ان الله علی کل شیء قدیر
الحمد لله والمنة که عمده ترین رسائل در بیان حلت وحرمت جانوران
غایة الکلام فی بیان الحلال والحرام
از تصنیفات مولانا محمد عبد الحلیم ایده الله الکریم در سنه ۱۲۶۴ ہجری
بمطبع علوی باہتمام علی بخش خان طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود و صد صمد معبودی است که سائر عباد خود را باصطیاد جانداران اجازت فرموده تا باستلذاذ تقسیم نعمای فائزه یا آکے
باقیہ لی بسند و درود نامحدود بر محمد محمود که با تبیان اتبیح ما احل لکم الله المنان اشارت فرمود تا امحد را امر عیشیا ته از ماحرم الله نفرا
احتراز نمایند و بر آل الطیبات و اصحاب اجابش که در اماحون طائر طیار جوالی کنگره استخراج مسائل حل و حرمت صید و ذبایح بحوث
پرواز بود و فیارب صل و سلم علیه و علیهم الی یوم التناد اما بعد میگوید بنده امیدوار الی رحمة الله الکریم الباری محمد عبد الحلیم
الانصاری اللکنوی ابن مولانا محمد امین الله ستره الله بغفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع اختلاف بین الائمه
بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بسبب تشتت و پراگندگی که دارد
غالب اوقات مفتشان آن در ورطه تردد و تکلیف مالایطاق می انداخت لهذا این حقیر بی مایه حسب فرمائش فرید روزگار یگانه
اعصار ماهر فنون خفی و جلی قاضی مولوی احمد علی ناندوری سلمه الله القوی جمع تفرقش از کتب معتبره مانند هدایه عنایه حاشیه
آن و ابو المکارم شرح مختصر وقایه فتاوی قنیه و مجمع البرکات و شرح وقایه حاشیه اش ذخیره العقبی مشهور بحاشیه چلپی و
فتاوی سراجیه و فتاوی السراج المنیر و فتاوی امینیه و جامع صغیر حسامی و درر الحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حمادیه
و جامع الرموز شرح مختصر وقایه فتاوی قاضیخان و برجندی شرح مختصر وقایه و فتاوی منتخب المسیر للامام سراج الدین احمد [illegible]
و فتاوی مقتضب الایضاح المشهور بجار دهمی و شرح الیاس بر مختصر وقایه و جواهر الفتاوی للامام رکن الملة و الدین ابی بکر
محمد بن الکرمانی و کفایه حاشیه هدایه و فتاوی غیاثیه لداود بن یوسف الخطیب و فتاوی خزانة الروایات و مشکوة شریف و

از شیخ عبدالحق محدث دہلوی مرحوم و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیریہ و درمختار فی شرح تنویر الابصار و فتاوی خزانۃ المفتین
و فتاوی بزازیہ و حیوۃ الحیوان کبیر و شمنی شرح مختصر وقایہ و رسالۂ صیدیہ از شیخ علی حزین شاعر و غیرہا من الکتب المعتبرۃ
بہ مہمیز ہمت خود لازم انگاشتہ در تصحیح الفاظ و بیان اشکال حیوانات و ہندی و فارسی و عربی آنہا از صراح و منتخب اللغات
و برہان قاطع و نفائس اللغات و خالق باری کہ از تصنیف خسرو دہلوی و صیدیہ علی حزین شاعر و حیوۃ الحیوان کبیر و منتہی الارب
و غیرہا حتی الوسع الامکان جہد وافی بکار بردم قلما جار علی ما شئت تحفۃ لغایۃ الکلام فی بیان الحلال و الحرام و رتبتہ علی مقدمۃ
و مقالۃ و خاتمۃ اما المقدمۃ ففی بیان الاشیاء التی لا بد من علمہا قبل الشروع فی المقصود و فیہا فصول ثلثۃ **فصل اول**
باید دانست کہ ہر جا کہ درین رسالہ عبارتی منقول از کتب فقہیہ بالفاظ کراہت مطلقاً واقع شود مراد ازان کراہت
تحریمہ باید گرفت باتباع بعضی علما کہ اکثر از کراہت مطلقا کہ در کتاب الصلوۃ و ما یتعلق بہا واقع شود مراد کراہت تنزیہ
گیرند و اگر در کتاب صید و ذبائح واقع شود مراد ازان کراہت تحریمہ لما فی الذخیرۃ العقبی قال بعض الفضلاء فی الفصل
بین التحریمی و التنزیہی ان الکراہۃ المذکورۃ فی کتاب الصلوۃ و ما یتعلق بہا تنزیہیۃ و ما ذکر فی کتاب الصید و الخطر و الاباحۃ تحریمیۃ
انتہی پس از زیادت الفاظ اکثر قول صاحب تنویر الابصار در عبادات کہ بلفظ ذکر کردہ مکروہ در مسنون واظہر بحاجتہ فی بعض انواع است
و ہمچنین قول صاحب ہدایہ در صید و ذبائح بلفظ ویکرہ لحم الفرس حالانکہ مراد از کراہت در انجا کراہت تحریمی است چنانکہ تصریح
در درمختار موجود است و در اینجا نزد بعضی کراہت تنزیہی چنانکہ شہادت کافی بر این کافیست ہیچ حضرت زبان علاوہ برین لفحوا
لکل امری ان یصطلح فی ما شائہ اگر در باب ذبائح اصطلاح ایشان کہ مراد از کراہت کراہت تحریمی است چہ ما شاء اللہ فافہم **فصل**
دوم نزد امام محمد رح ہر چیز یکہ مکروہ تحریمی باشد مانند حرام است ہمچنان کہ مردم بارتکاب حرام مستحق نار میشود ہمچنان
بارتکاب مکروہ تحریمی و نزد شیخین یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفہ رحمہما اللہ آنچہ مکروہ تحریمی است حرام نیست بل قریب
بحرام است باینمعنی کہ مرتکب حرام مستحق نار خواہد شد و مرتکب مکروہ تحریمی مستحق عقاب نار چنانچہ ترک سنت موکدہ مکروہ تحریمی است
کہ مرتکبش مستحق نار نباشد بل مستحق عقاب کما فی الدرالمختار کل مکروہ ای کراہۃ تحریم حرام ای کالحرام فی العقوبۃ بالنار عند محمد و
عندہما الی الحرام اقرب فتثبت بما ثبت بہ الواجب یعنی بالظنی و فی الزیلعی القریب من الحرام ما تعلق بہ محذور دون استحقاق العقوبۃ
بالنار بل العتاب کترک السنۃ الموکدۃ فانہ لا یتعلق بہ عقوبۃ النار لکن یتعلق بہ الحرمان عن شفاعۃ النبی صلعم لقولہ صلعم من ترک سنتی لم ینل
شفاعتی فترک السنۃ الموکدۃ قریب من الحرام و لیست بحرام انتہی باید دانست کہ این تفصیل وقتی است کہ بر ظاہر منقول انگیزد اما
وقتیکہ بر حقیقتش نظر کنند این قول امام محمد محمول بر مجاز است چنانکہ در مسلم الثبوت آمدہ و لہذا قال محمد کل مکروہ حرام مجازاً
امر نزاع لفظی راجع خواہد شد چنانکہ در شروح مسلم مفصل ست آن اگر شئت فلترجع لا جرم قول محمد مثل قول شیخین امام خواہد شد

محمد منکر مکروه تحریمی را کافر می فرمایند چنانچه منکر حرام را کافر می فرمایند و همین قول شیخین است فتدبر و فتوی بر قول شیخین
است اگرچه بعض قایل بر قول امام محمد بسبب ظاهر شده اند کما فی جامع الرموز و ما کره عندهما الی الحرام اقرب و هو المختار
کما فی الخلاصة و المضمرات و الکبری و التجنیس و غیرها و هو الصحیح کما فی الجواهر انتهی و فی البرجندی المختار قول ابی حنیفة و ابی یوسف
انتهی و فی شرح ابی المکارم و المختار ما قال ابو حنیفة و ابو یوسف انه الی الحرام اقرب و هکذا فی المضمرات و فی النهایة ان هذه روایة
شاذة عن ابی حنیفة اذ قد ذکر محمد فی المبسوط ان ابا یوسف قال لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رأیک فیه قال التحریم انتهی و هکذا
فی مجمع البرکات و غیره من کتب الفقه و مکروه تنزیهی قریب سوی حلال است کما فی الدر المختار اما المکروه کراهة تنزیه فالی الحل اقرب
اتفاقا انتهی هکذا فی شرح ابی المکارم و در تلویح مسطور است هر چیزی که ترک وی اولی باشد اگر از فعل ممانعت هم نیامده باشد آن مکروه و
مکراهت تنزیه و فاعلش معاقب نیست فاما تارکش مثاب است فصل سوم باید دانست که حیوانی و رای ماهی و ملخ بدون ذبح
حلال نشود پس متردیه که عبارت است از حیوانی که در چاه و یا از جای بلند بنفسه یا خواه بسبب غیر افتاده بمیرد و نطیحه که عبارت است
از حیوانی که آنرا سینگش زده بر زمین گذارند و آن بمیرد لابد حرام خواهد شد و ذبح را دو قسم اند یکی ذبح غیر اختیاری آن عبارت است از
زخمی شدن هر عضوی که باشد از بدن و دیگر ذبح اختیاری و آن عبارت است از ذبح میان سینه و حلق که عبارت است از نای گلو
لبه که عبارت است از اسفل گردن که متصل سینه است و در جامع صغیر امام محمد رح مرقوم است که ذبح در حلق اعم است از آنکه در وسط
آن باشد و یا در اعلی و یا در اسفل هکذا فی الهدایة و الوقایة و اگر بالای عقده که در گلوی حیوانات محسوس شود و آن سر نای گلو
است ذبح ساخت اکل آن ذبیحه جائز نیست و نزد بعض جائز خواهد شد لقول او علیه السلام الزکوة ما بین اللبة و اللحیین یعنی ذبح
گردن میان لبه که عبارت از اسفل گردن است و لحیین بفتح لام و سکون حای مهمله که عبارت است از هر دو استخوانها که
بر آنها دندان اند و فتوی بر قول اول است کما فی الوقایة و غیرها و رگهائیکه قطع آنها در ذبح باید چهار اند نای که آن جای جاری
شدن نفس است و آنرا حلقوم گویند و مری که آن جای نزول طعام و شراب است و ودجان که عبارت از دو رگهائیکه جای
جریان خون اند و آنها را و شه رگ گویند لقول او علیه السلام افر الاوداج یعنی قطع نما اوداج را که مراد از آنها رگهای گردن اند
و این لفظ اوداج که جمع است اطلاقش بر کم از سه نخواهد شد پس شمول این قول هر دو ودجان و مری ظاهر است بهمین توجیه قول
امام شافعی رح متضمن اکتفا بر نای و مری ضعیف گردید و چونکه قطع هر دو ودجان و مری بدون قطع نای گلو ممکن نشود ازینها
بحسب اقتضای نص قطع نای گلو هم ثابت شد هکذا فی الهدایة و اگر ذابح قطع سه رگ از رگهای مذکوره هر سه رگ که باشد
نمود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد اذ للاکثر حکم الکل هکذا فی شرح الوقایة و اگر سر مذبوح در ذبح قطع شد ذبیحه حلال است
گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده مگر در صورت قصد متعمد گنهگار خواهد شد کذا فی العینی

شرح الهدایه و وقت ذبح ضرورست که ذابح و معین بسم الله الله اکبر بدون فصل بر او گویند چنانچه منقول ست از ابن عباس
در تفسیر قول او تعالی فاذکروا اسم الله و معین عبارت ست از آنکه دست خود را بر ذبیح نهد کذا فی مجمع البرکات و ذبیحه را
ضرورست که رخش بطرف قبله باشد و اگر بغیر توجه قبله ذبح واقع گردیده آن ذبیحه حلال است الا ذبح بغیر توجه ذبیحه مکروه است
کذا فی العالمگیریه و اذا فرغت من المقدمه فشرعت فی المقاله و فیها فصول ثلثه **فصل اول** در بیان احکام جانوران چارپایه
چند دیگر **قاعده** باید دانست که حلال نیست خوردن گوشت حیوانی صاحب دندان که از درندها باشد و بدندان خود
عادة مجروح و پایمال سازد مانند شیر بجمیع اقسام که آنرا العربی اسد و به هندی باگهه گویند و گرگ که آنرا العربی ذئب و بهندی
بهیڑیا گویند و ببر که آن حیوانی ست معروف بصورت گرگ و بهندی آنرا هنڈار می نامند او بر خر حمله می کند و پلنگ که
آن حیوانی دشمن شیر است و از شیر کوتاه میباشد و سیاه و سفید نقطه ها بر بدن میدارد و بعربی آنرا نمر بفتح نون و کسر میم
و بهندی تیندوا گویند و چیتا که آنرا بفارسی یوز و بعربی فهد بفتح فا می نامند و آن حیوانی است شکاری
کوچک تر از پلنگ و بعضی گفته اند که پلنگ هرگاه با ماده شیر جمع شود یوز پیدا گردد و آن دو قسم اند قسمی بزرگ جثه
که دم کوتاه دارد و قسمی خرد جثه که دم دراز دارد و لومڑی که آنرا لوکهری نیز و بفارسی روباه و بعربی ثعلب
بفتح ثا مثلثه گویند و مونث آن ثعلبه و آن جانوریست معروف بقدر گربه و بجو بکسر با و تشدید جیم که فارسی
آن کفتار و عربی آن ضبع بفتح ضاد و ضم با است و آن درنده ایست که مرده را از قبر میبرد و از محمد بن عیسی
الانباری منقول است که اطلاق ضبع بر ذکر و انثی هر دو است و بلی که اهل فارس آنرا گربه و اهل عرب
آنرا سنور بکسر سین می نامند اعم از آنکه خانگی باشد یا صحرائی که قریب روباه و بشکل گربه خانگی میشود و موش
را میخورد کذا فی حیوة الحیوان و کتا که بفارسی آنرا سگ و بعربی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن درنده ایست
معروف و سنجاب بفتح سین و سکون نون که آن حیوانی است بزرگ از موش صحرائی و دنباله آن کوتاه
در پیمود سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار بهم میرسد کذا فی مخزن الادویه
للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی و سمور بفتح سین و ضم میم مشدده که آن حیوان بری است
مایل بسیاهی مشابه گربه میشود کما فی حیوة الحیوان و در بلاد روس یافته شود و صاحب مخزن گوید که در ترکستان بهم رسد
و پوستین آن بهترین پوستینها است و دلق بفتح دال و لام که آنرا افنگ بفتح فا نیز و بفارسی دله گویند و آن حیوانی
است که از پوست آن پوستین سازند و صاحب مخزن گوید حیوانی است کوچک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس
و بلغار بهم میرسد انتهی و دب بضم دال که آنرا بفارسی خرس بکسر خا و مونث آن دبه و بهندی آنرا ریچه میگویند و قرد بکسر قاف

از گرگ نر و کفتار ماده بوجود آید آنرا بعربی سمع بکسر سین میگویند و بچه که از کفتار نر و گرگ ماده بوجود آید بعربی آنرا عسبار
بکسر عین گویند و در هندی هر دو را الکربها می نامند و بچه که از سگ نر و ماده گرگ پیدا گردد آنرا بعربی خیهفعی بالفتح
خاء معجمه می نامند کذا فی نفائس اللغات در حرمت این بچه ها شک نیست لان الولد تابع لامه فی الحرمة والحلة کما هو مجمع
من الزیلعی و نمس بکسر نون حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد و موش و مار را شکار کرده میخورد
در حرمت آن شکی نیست کما فی حیوة الحیوان النمس حکمه تحریم الاکل انتهی و زرافه بفتح زاء معجمه و تشدید راء مهمله حیوانیست
که از قدرت رب بوجود آمده و بنواحی مصر میباشد و بفارسی آنرا اشتر گاو پلنگ گویند و بعضی از شعرا مشاهده خود را بدین
نهج بیان نموده که جثه آن از شتر خرد تر و سرش از شتر بغایت بلندتر و گردنی دراز مگر اینکه گردن شتر خم دارد و گردن
وی راست است بغایت بلند و سرش کوچکتر از سر شتر است و دو شاخ دارد چون شاخ آهو و گوش و پای وی
مانند گوش و پای گاو و دندان و بینی وی مانند دندان و بینی گاو میش و دستهای وی بغایت درازتر از پایها است
و دم چون دم شتر اما اندک باریکتر و کم موتر و پوست وی تمام منقش است و در رفتار بغایت سریع است و
چون پلنگ با شتر وحشی جمع شود زرافه پدید آید اما ابو عثمان جاحظ گفته هرگاه شتر وحشی با کفتار جمع شود حیوانی متولد
شود مشابه شتر و کفتار و چون آن حیوان با گاو وحشی جمع شود زرافه متولد شود انتهی و در نفائس اللغات مذکور است
که سرش بگردن شتر مشابه و شاخش بگوش و پا پایش مانند شاخ و سم و پاهای گاو و دمش مانند دم آهو و رنگش مانند
رنگ پلنگ و بهندی آنرا اونت گاو گویند انتهی و در حل و حرمت آن نزد مشایخ شافعیه اختلاف است امام نو
وی در شرح مهذب و صاحب تنبیه فتوی بحرمتش دادند بجهت مشابهت آن با پلنگ و قاضی حسین و ابن قطان فتوی بحلتش
دادند بجهت مشابهت آن با شتر و گاو کذا فی حیوة الحیوان و از امام بالتصریح منقول نشده مگر بعضی حنفیان فتوی
بحلتش داده اند و موش دشتی یعنی صحرائی که آنرا بعربی یربوع بفتح یاء مثناة تحتانیه و سکون راء و ضم باء و بهندی
کهوس نامند کذا فی مخزن الادویه و راسو که آنرا بهندی نیولا و بعربی ابن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را
پاره پاره کند خوردن آنها بجهت بودن آنها از درندها حرام است کما فی الهدایة والیربوع و ابن عرس من السباع
انتهی کذا فی العینی شرح الکنز و موش دشتی نزد امام شافعی رح حلال است کما فی شرح الوقایة و هو حلال عند
الشافعی انتهی و گلهری که آنرا بفارسی موش پرنده و بعربی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوریست مانند موش و بر
درختان میخورد و بر پشتش خطهای سیاه بود هم از سباع است و سیاه گوش که این لغت فارسی است و در اردو وی هندی مستعمل
و بعربی آنرا التفه بضم تاء گویند و آن قسمی از درندها است که بجز گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان

بعض شعرا و علما

الذهد نوع من السباع والاظهر غير المحرم تحريم اكله لعموم النهي عن اكل كل ذي ناب من السباع انتهى و شوکہ آنرا بفارسی خوک
و بعربی خنزیر میگویند حرام است بنص قطعی قال الله عز وجل حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر انتهى و فیل که بفارسی
آن پیل و بعربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه بنهایت دارد اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر
انتقام باشد و گویند که چون مهره را از اندرون خرطومش در آید می میرد و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود
و بعضی گویند تا چهارصد سال و گویند که از گربه و موش و خوک میترسد و آن صاحب دندان است و از دندان خود مجروح و
هلاک میسازد این خوردنش حلال نیست مکروه تحریمی است کما فی الهدایة والفیل ذو ناب فیکره انتهى وفی العینی شرح
الکنز روی عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی علیه السلام نهی عن کل ذی ناب ویدخل فیه الفیل لانه ذو ناب انتهى و امام مالک علیه الرحمة
جمله درندها را حلال میدانند بدلیل قول او تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر
فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به انتهى و جواب معاشر حنفیه اینکه درندها در ابتدای اسلام که در آن زمان نزول این آیه است حرام نبودند
اما بعد از آن بحدیث مذکور حرام شدند کذا فی الزیلعی و حیوة الحیوان و حرام است خوردن گوشت خر خانگی که بعربی آنرا حمار
اهلی و بهندی گدها گویند و آن حیوانی است به بلاهت مشهور و لهذا العلاقة بلاهت بطور مجاز مردم ابله را هم خر میگویند
چنانچه مردم شجاع را شیر نامند و گویند که یکی از بلاهتش آنست که هر جانور که شیر را می بیند میگریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و اصلاح
جان نمی کند و خچر که بفارسی آنرا استر و بعربی بغل بفتح با گویند و جمعش بغال بکسر با است و آن حیوانی است که مادرش ماده
خر بود و پدرش اسپ یا بر عکس و روایت کرد خالد بن ولید رضی الله عنه که نهی کرد آنحضرت علیه السلام از گوشت اسپ و خچر و خر و از علی رضی الله عنه مرویست
که نبی علیه السلام نا چیز دانست متعه را و حرام ساخت گوشت خر خانگی را روز خیبر کما فی الهدایة ولا یجوز اکل لحم الحمر الاهلیة والبغال
لما روی خالد بن الولید رضی الله عنه ان النبی صلعم نهی عن لحوم الخیل والبغال والحمیر وعن علی رضی الله عنه ان النبی علیه السلام اهدر المتعة
وحرم لحوم الحمر الاهلیة یوم خیبر انتهى وفی البرجندی والحمر الاهلیة کانت فی ابتداء الاسلام حلالا فغلبه الفقر علی الصحابة فلما
فتح خیبر واصابوا غنائم کثیرة حرم علیهم لحوم الحمر و ایضا صفة الحمق لتسری الی من یاکل لحمه وهی اقبح الصفات انتهى وفی
العینی شرح الکنز روی عن ابی ثعلبة الخشنی انه قال حرم رسول الله صلعم لحوم الحمر الاهلیة رواه البخاری و مسلم انتهى و امام
مالک رح در موطا از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی روایت کرده که رسول علیه السلام نهی کرد از حمر اهلیه و همچنان که
گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در نفع گرفتن از چربی آن سوای خوردن اختلاف مشائخ است نزد بعضی ایشان
حرام است بالقیاس گوشت آن و نزد بعضی مباح است و همین است صحیح کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة کما حرم
لحوم الحمر حرم لبنه و شحمه واختلفوا فی الانتفاع بشحمه لغیر الاکل فحرمه بعض قیاسا علی اللحم واباحه بعض و هو الصحیح انتهى و کذا فی

ف
امام مالک بر حلت درندها
پیش از جانب
حنفیه

ف
از چربی خر حکم نفع گرفتن
سوای خوردن

فی العالمگیریة وفی الجامع الصغیر لعمر بن عبد العزیز الحسامی ذا ثبتت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد منه انتہی وکذا
فی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة وتقرر دن خر وحشی ای دشتی که آنرا بفارسی گورخر خوانند کذا فی شرح المشکوة للشیخ عبد الحق
الدہلوی و بہندی آنرا گدہا جنگلی بفتح کاف فارسی و سکون دال مہملہ و فتح ہای نامند مباح است کما فی الکفایة واکل الحمار
الوحشی مباح انتہی وفی الغیاثیة الحمار الوحشی حلال بالاتفاق انتہی وروی البخاری ومسلم عن ابی قتادة رضی اللہ عنہ انہ رای حمارا
وحشیا فعقرہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم هل معکم من لحمه شئ قال معنا رجله فاخذها فاکلها انتہی وہکذا فی المشکوة و شیر گورخر ہم حلال
است کما فی الدر المختار و نزد امام مالک رحمہ اللہ شیر خر خانگی حلال است باعتبار خر وحشی و بقول عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا و بحدیث غالب
کہ ہر دو دال بر اباحت آن اند کما سیجئ بیان وفی شرح الوقایة وفی الحمر الاہلیة خلاف مالک رحمہ اللہ انتہی وفی شرح ابی المکارم قال
مالک ان الحمر الاہلیة حلال اعتبارا بالوحشیة منہا انتہی وفی العنایة وذہب بشر المریسی الی اباحتہ ونقل ذلک عن مالک
رحمہ اللہ تشبثا بما روی عن عائشة رضی اللہ عنہا انہا سئلت عن ذلک فتلت قولہ تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمہ
الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانہ رجس او فسقا اہل لغیر اللہ بہ وبحدیث غالب بن ابجر قال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لم یبق من مالی الا حمیرات فقال علیہ السلام کل من سمین مالک واستدل الا بحل اکل الوحشی وہو ضعیف اما الآیة فیجوز ان یکون قبل
حرمة لحم الحمر والدلیل علی ذلک حرمة الاشیاء المحرمة الخارجة عن مدلولہا واما الحدیث فلانہ اول باکل ثمنہا واما الاستدلال
فلان من شرطہ ان لا یکون الفرع منصوصا علیہ والنص الناہی عن تحریم الحمر الاہلیة قائم فبطل القیاس انتہی ہکذا فی الکفایة
و خر وحشی وقتیکہ خانگی شود و پالان بر وی نہادہ شود حلال ماند و خر خانگی وقتیکہ وحشی شود حلال نشود کما فی مجمع البرکات
والحمار الوحشی اذا صار اہلیا ویوضع علیہ الاکاف فانہ یوکل والاہلی اذا توحش لا یوکل کذا فی شرح الطحاوی انتہی وہکذا
فی العالمگیریة وکنز العباد و اگر یکی از وحشی و خانگی از دیگری جماع ساخت پس حکم بچہ در حل و حرمت مانند حکم مادر است
کما فی جامع الرموز فلو نزا احدہما علی الاخری فالحکم للام کما فی النظم انتہی وہکذا فی مطالب المومنین والعینی شرح الکنز واما
حیوانی کہ مادرش اسپ باشد و پدرش خر دران اختلاف است مثل اختلافی کہ در گوشت اسپ است زیرا کہ معتبر در حل و
حرمت حیوانی کہ پیدا شود از ماکول و غیر ماکول مادر است و فتوی بر آنکہ مکروہ تحریمی است کما فی الزیلعی لو کانت امہ فرسا کان علی
الخلاف المعروف فی لحم الخیل لان المعتبر فی الحل والحرمة الام فیما یتولد من الماکول وغیر الماکول انتہی وہکذا فی الدر المختار وفی
جامع الرموز فالاصح انہ لا یوکل کما فی المضمرات انتہی وہکذا فی البرجندی والعینی شرح الکنز و اگر مادرش گاو باشد و پدرش
خر پس حلال است بی خلاف کما فی العینی شرح الکنز ان کانت امہ بقرة توکل بلا خلاف لان المعتبر فی الحل والحرمة الام فیما
تولد من الماکول وغیر الماکول انتہی ہکذا فی الدر المختار و گوشت گھوڑا کہ آنرا بفارسی اسپ و بعربی فرس بفتح فا می نامند و حیل

بفتح خا بمعنی اسپان است کذا فی القاموس نزد امام ابی حنیفه رح و امام مالک رح مکروه است و نزد ابو یوسف و محمد
و شافعی و قاضی شریح و حسن و عبد الله بن الزبیر و عطاء و سعید بن حسین و انس بن مالک و اسماء بنت ابی بکر و ابن سیرین و سفیان
ثوری و ابن مبارک رحمهم الله مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رض روایت کرده اند که در روز جنگ خیبر
آن رسول مقبول صلعم منع فرمود از گوشت خر خانگی و اذن داد در گوشت اسپ و فتوی بر قول ابی حنیفه است و برای امام اعظم
رح ادله اند اول حدیث خالد بن ولید که گذشت کذا فی العینی شرح الکنز دوم آنکه اسپ آله ایست از برای ترعیب و
ترهیب دشمنان وقت جنگ پس خوردنش مکروه باشد بسبب حرمت و عزت آن سوم آنکه در مباح کردنش کمی آله جهاد خواهد بود
لهذا مکروه شد علاوه ازین میگوییم که حدیث جابر رض دال بر اباحة گوشت اسپ است و حدیث خالد رض که مذکور شد دال است
بر حرمت گوشت اسپ پس هر دو معارض شدند و یکی از اصول حنفیه که در اشباه و النظائر و کتب اصول مثل مسلم الثبوت
وغیره موجود است اذا اجتمع الحلال و الحرام غلب الحرام ترجیح از برای حرام داده خواهد شد و منقول است که اول کسیکه بر اسپ سوار شد
اسمعیل بود علی نبینا و علیه السلام و پیش از آن وحشی بود و مانند دیگر وحشیان کذا فی حیوة الحیوان و فی الهدایة ویکره لحم الفرس عند ابی
حنیفة رح و هو قول مالک رح و قال ابو یوسف و محمد و الشافعی لا بأس باکله لحدیث جابر رض انه قال نهی رسول الله صلعم عن لحوم الحمر الاهلیة
و اذن فی لحم الخیل یوم خیبر انتهی پس از آن ذکر کرد صاحب هدایة ادله امام ابی حنیفه رح را بقول خود و لانه آلة ارهاب العدو فیکره اکله
احترامًا له و لان فی اباحته تقلیل آلة الجهاد و حدیث جابر رض معارض بحدیث خالد رض و الترجیح للمحرم انتهی و فی ابراهیم شاهی الفتوی
علی قول ابی حنیفة انتهی فاما نزد امام مالک کراهت تنزیهی است نه کراهت تحریمی و در کراهت که امام ابی حنیفه رح قائل آن شده اند
اختلاف است بعض فقها کراهة تنزیهی میگویند و بعض کراهت تحریمی و برهمین است فتوی کما فی الهدایة ثم قیل الکراهة عنده کراهة
تحریم و قیل کراهة تنزیه و الاول اصح انتهی و فی شرح ابی المکارم عند ابی حنیفة کراهة التحریم هو الصحیح و هو المذکور فی مختلف
و الیه ذهب قاضی خان فی فتاواه فی الذبائح و الاشربة و فی الهدایة و هو الاصح و هو مختار صاحب المختصر و فی الکافی انه مکروه کراهة
تنزیه و هو الصحیح و الیه ذهب فخر الاسلام علی البزدوی و ابو المعین فی جامعیهما و کذا قاضی خان فی جامعه و هو اختیار الامام الاسبیجابی
قال الامام السرخسی ان هذا اوفق بالناس فی بیع لحمه من غیر نکیر و فی کفایة البیهقی قیل ان ابا حنیفة رجع عن حرمته لحمه قبل موته بثلثة
ایام و علیه الفتوی انتهی فی جامع الرموز ثم انه مکروه کراهة تنزیه فی ظاهر الروایة هو الصحیح کما فی المحیط و المغنی و قاضی خان و العمادیة
وغیرها انتهی و هکذا فی البرجندی و الدر المختار و فی العنایة علی قول صاحب الهدایة و الاول اصح روی ان ابا یوسف رح سال ابا
حنیفة اذا قلت فی شیء اکرهه فما رایک فیه قال التحریم انتهی و فی مجمع البرکات قال الشیخ الامام السرخسی ما قاله ابو حنیفة احوط
و ما قالا اوسع علی الناس و حکی ان الامام عبد الرحیم الکرمینی رح سال ابا حنیفة رح فی المنام عن کیفیة الکراهة فقال کراهة التحریم یا

اول کسیکه بر اسپ سوار شد حضرت اسمعیل علیه السلام بود

یا عبید الرحیم کذا فی السراجیۃ انتہی وفی السراجیۃ قال القاضی الامام صدر الاسلام رح المراد کراہۃ التحریم انتہی وفی فتاوی
قاضی خان والصحیح انہ اراد بہ التحریم انتہی وہکذا فی جواہر الفتاوی وفی العینی شرح الکنز والاصح التحریم انتہی وفی العالمگیریۃ
والصحیح انہ ارادبہ التحریم انتہی وفی جواہر الاخلاطی اختلف فی تفسیر الکراہۃ قال الامام المراد بہ التحریم وہو الصحیح وفی الخانیۃ وہو
الاصح انتہی وآنچہ علی حزین حلت مطلقش از امام ابوحنیفہ علیہ الرحمۃ نقل نمودہ شاید مبنی این بر عدم تتبع وتلاش کتب است
وخاتم الفقہا در غایۃ البیان فی احکام الحیوان کہ فتوی بر قول صاحبین نوشتہ اند فتوای صاحب جامع الرموز در چند بے
وغیرہا را شاید مطلع نشدند مگر چونکہ در ہدایہ فتوی بر کراہۃ تنزیہی نوشتہ است از امام ابوحنیفہ بروایتے بر اجحر کراہت تحریم ثابت میشود
لہذا فتوای احقر برین است واما شیر اسپ پس شرب آن مضائقہ نیست ہر دو نوشیدن آن تقلیل آلہ جہاد نیست ونزد
بعض فقہا حالتش مانند گوشت آن است کما فی الہدایۃ واما لبنہ فقیل لا باس لانہ لیس فی شربہ تقلیل آلۃ الجہاد انتہی وفی مجمع البرکات
ولبنہ کلحمہ کذا فی فتاوی قاضی خان والسغناقی شرح الہدایۃ انتہی وہکذا فی العالمگیریۃ وفی جامع الرموز لا یحل لانہ متولد من
اللحم والاصح انہ یحل کما فی قاضی خان وغیرہ انتہی وہکذا فی شرح الالیاس علی مختصر الوقایۃ والسراج المنیر وفی خزانۃ الروایات
شیر اسپ خوردن حلال است باتفاق واین صحیح است انتہی وفی البزازیۃ اختار علامۃ خوارزم مولانا رکن الملۃ والدین اباحۃ
شرب لبنہ انتہی وفی جواہر الاخلاطی لبن الفرس حلال ہو الاصح نص فی نوادر الفتاوی انتہی وچربی اسپ حلال نیست
نزد امام ابوحنیفہ رح کما فی جامع الرموز وشحمہ لا یحل خلافا لہما انتہی وحلال است خوردن گوشت کہرہا کہ آنرا بفارسی خرگوش
وبعربی ارنب بفتح الف میگویند وآن حیوانی است کوتاہ دست طویل پا واطلاق ارنب بر نر وماده برابر است کما فی حیوۃ
الحیوان وآن چون بہ ولفرا گیر دکمتر حیوانی بوی رسد ونزد بعضی فقہا حرام است بدو وجہ یکی آنکہ ماده آن حیض می آرد
پس مشابہ آدمی باشد لہذا حرام گشت مثل آدمی دوم آنکہ گوش آن مثل گوش خر است بہمین جہت آنرا خرگوش می نامند
پس حرام خواہد شد مانند آن کذا صرح فی بعض الکتب ومروی است کہ خرگوش در اصل خلقت زنی بود کہ بعد فراغ
از حیض گاہی غسل نساخت حق جل وعلی آنرا بسبب عذاب کہ در امم انبیاء سابقین در دار فانی نازل میشد مبدل باین
ہیئت ساخت کذا فی جامع الرموز وجواہر الفتاوی الکرمانی مگر تحقیق آنست کہ احدی از ممسوخات باقی نماندہ ودر
ہمان دو سہ روز عذاب ہلاک شدند کذا فی فتح العزیز وغیرہ وجمہور فقہا بحلتش قائل شدہ اند بدو وجہ یکی آنکہ شخصی
نزد آن رسول مقبول علیہ السلام خرگوش بریان کردہ ہدیہ فرستادہ آن رسول مقبول عم آنرا خود تناول فرمود
وباصحاب خود حکم بخوردنش داد لہذا مباح شد ودوم آنکہ خرگوش نہ از درندہا است ونہ از حیواناتی کہ مردار میخورند پس شایستہ
شد بآنچہ بحکم مباح است لہذا خرگوش ہم مباح است فی العینی شرح الکنز وحل الارنب لانہ عم امر اصحابہ ان یاکلوہ

مانند اونث بجمیع اقسام که آنرا بفارسی شتر و بعربی ابل بکسر الف و بعضی فتح ابل بفتح جیم خوانند و گاوی که آنرا بفارسی گاو [illegible]

[illegible] بقر بفتح قاف گویند و نرش که آنرا بفارسی نرگاو و بهندی بیل و بعربی ثور بفتح با و قاف خوانند و بقر اسم

جنس است اطلاقش بر نر و ماده هر دو میشود کذا فی حیوة الحیوان و بکری که آنرا بفارسی بز و بعربی عنز و معزی گویند

و بعضی از وحشیان که از آدم انس نگیرند نیز حلال اند باجماع مانند هرن بجمیع اقسام که بفارسی آنرا آهو و بعربی آنرا ظبی

بفتح ظای معجمه میگویند و آن حیوانی است معروف مثل گوسفند و یکی از قسم آن آهوی مشکین است که نافش بسبب اجتماع خون

آماس کند و انتشارت در خوردن [illegible] آشامیدن ترک نماید و چندان لاغر شود که نافه از وی جدا شود و در اول خون تیره باشد

و چون سالی بگذرد در آفتاب بر آن عمل کند خشک شود و مشک گردد مردم از صحرا آنرا برگیرند کذا قال بعض الشعراء

گاو وحشی که آنرا بهندی سرا گای و بعربی مها بفتح میم گویند و شتر وحشی کما فی مجمع البرکات اما المستأنس من البهائم

فنحو الابل و البقر و الغنم یحل بالاجماع انتهی و فی العالمگیریة و اما المتوحش فنحو الظبی و بقر الوحش و ابل الوحش فحلال باجماع

المسلمین انتهی و فی حیوة الحیوان یحل اکل الابل بالنص و الاجماع قال الله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام انتهی و ابن اعرابی گفته

که نعم شتر را گویند خاصة و انعام گوسفند و گاو و شتر را گویند و بعضی گفته که مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافه

بیانیه است ای بهیمة من الانعام و مراد از انعام ازواج ثمانیه است یعنی نر و ماده از میش و بز و گاو و شتر قال الله عز و جل من الابل

اثنین و من البقر اثنین و من الضان اثنین و من المعز اثنین و بارهسنگا که آنرا بفارسی گوزن و بعربی ایل بکسر الف و تشدید یاء

یا بکسر گویند و آن نری است از بزکوهی و شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش شابه بگاو وحشی است حلال است کما فی حیوة

الحیوان الایل بتشدید الیاء المکسورة الذکر من الاوعال یقال هو الذی یسمی بالفارسیة گوزن اکثر احواله شبیهة ببقر الوحش یحل

اکله انتهی و وعل بفتح واو که آن بزکوهی است حلال است باجماع کما فی حیوة الحیوان الوعل حکمه الحل بالاجماع انتهی و یا مو

که آن قسمی از بزکوهی است و میان سرش یک شاخ میباشد و اکثر احوالش مشابه به گاو وحشی میشود و در حلت آن شبهه نیست

کما فی حیوة الحیوان الیامور حلال انتهی و جفره بفتح جیم آنچه که چهار ماهه باشد و از مادر خود جدا شود و از اولاد بز و نر گوسفند را

جفر گویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الجفرة بفتح الجیم ما بلغت اربعة اشهر من اولاد المعز و فصلت عن امها و الذکر جفر حکمها

الحل انتهی و تهیر که بفارسی نر میش و بعربی آنرا ضان میگویند حلال است کما فی حیوة الحیوان الضان حکمها الحل بالاجماع

و دنبه که آن نوعی از گوسفند است که بر دمش مقابل هر دو سرینش پاره گوشت مانند سپر بود که آنرا بعربی الیه گویند و دنبه

را بعربی کبش بفتح کاف گویند در حلت آن شبهه نیست و مینڈها که بفارسی آن میش نر و قوچ و عربی آن کبش بفتح کاف است

از اقسام [illegible] است لهذا حلال است و شائقان بنا بر جنگانیدن نگاه دارند و مشهور بر جل مشابه است که اگر او را مقابل بنیند تا دیگر [illegible]

ویا انہم کشتہ شوند چندان باہم می جنگند کہ سرش ہم پارہ پارہ میشود لیکن از جنگ باز نمی ایستند و شتر گاو و بز اگرچہ صاحب دندان
اند مگر بدندان خود ہا شکار نمی کنند لہذا حلال باشند کذا فی الحلبی حاشیۃ شرح الوقایۃ والسراج المنیر و جامع الرموز والدر
و بہ بینا کہ فارسی آن گاومیش و عربی آن جاموس است حلال است باجماع و ہمچنین موش و آن در ہند بسیار است در
تبت بسیار رسیده و جثہ عظیم دارد و شیر آن الذ شیرہا است و درنده مانند سگ و گرگ و غیره کہ با بز و یا آہو مجامعت نماید و
بچہ بصورت مادر پیدا شود آن بچہ حلال است چہ معتبر در حل و حرمت بچہ مادر است کما فی الذخیرۃ اذا نزا الکلب والذئب علی شاۃ
فالنتیجۃ تؤکل فان العبرۃ للانثی انتہی وفی السراجیۃ السبع اذا نزا علی شاۃ او ظبیۃ فولدت ولدا فانہ یحل انتہی و ماکیان
و بز و گاو و شتر اگر نجس ہم خورند و دیگر چیز ہم و اثر نجاست در گوشت انہا ظاہر نشود حلال اند کما فی شرح ابی المکارم اما اذا
یخلط بغیره ولا یظہر اثرہا فی اللحم لا باس بہ انتہی وہکذا فی البزازیۃ و آنچہ از آنحضرت علیہ السلام قید ماکیان تا سہ روز مروی است
پس آن بجہت تنزیہ است احتیاج آن نیست کما فی البزازیۃ وما روی عنہ صلعم انہ یحبس الدجاج ثلثۃ ایام للتنزیہ انتہی و ہر حیوان را کہ
عادت خوردن نجاست باشد و دیگر ہیچ چیز نخورد و بوی گوشتش بجہت بد بودار شدن آن مکروہ تحریمی است [illegible]
نیست کما فی فتاوی قاضی خان ولا یؤکل الجلالۃ التی تعتاد اکل الجیف والنجاسات والتی لا یتغیر لحمہا [illegible]
یشرب لبنہا انتہی وہکذا فی العالمگیریۃ عن روایۃ ابن رستم عن محمد رح وفی البزازیۃ المکروہ الجلالۃ التی اذا قربت وجدت لہا
رائحۃ منتنۃ فلا یؤکل ولا یشرب لبنہا انتہی وہکذا فی شرح ابی المکارم والخلاصۃ و در حلت ہمچنین بز و غیره قبل از [illegible] حبس شرط
است کما فی البزازیۃ وانما یشترط ذلک فی الجلالۃ التی لا تاکل الا الجیف انتہی وہکذا فی النوادر والخلاصۃ و در مدت حبس اختلاف
است بعض فقہا می گویند کہ شتر تا یکماه و گاو بست روز و بز ده روز و ماکیان سہ روز کما فی شرح ابی المکارم فی شرح [illegible]
ان الابل یحبس شہرا والبقر عشرین یوما والشاۃ عشرۃ والدجاجۃ ثلثۃ ایام انتہی وہکذا فی البزازیۃ و نزد بعض شتر چہل روز و گاو
بست روز و بز ده روز و ماکیان سہ روز و گنجشک یک روز کما فی جواہر الاخلاطی نص فی الخانیۃ انہ الابل تحبس
اربعین والبقر عشرین والغنم عشرۃ والدجاجۃ ثلثۃ والعصفور یوما لان الظاہر ان طہارتہا تحصل فی ہذہ المدۃ
انتہی و نزد بعض شتر چہل روز و گاو سی روز و بز ہفت روز و ماکیان سہ روز کما فی جامع الرموز فیحبس الابل اربعین
یوما والبقر ثلثین والغنم سبعۃ والدجاجۃ ثلثۃ انتہی و نزد اکثر شتر و گاو ده روز و بز چہار روز و ماکیان سہ روز
و بہ ہمین است فتوی کما فی جامع الرموز والمختار فی الاولین عشرۃ والغنم اربعۃ والدجاجۃ ثلثۃ کما فی الکبری
انتہی وفی السراج المنیر فالدجاجۃ تحبس ثلثۃ ایام والشاۃ اربعۃ ایام والبقر والابل عشرۃ ایام انتہی وفی
فالدجاجۃ تحبس ثلثۃ ایام والشاۃ اربعۃ والابل والبقر عشرۃ وہو المختار لان الظاہر ان طہارتہم یحصل بہذہ المدۃ انتہی

در المختار انتهى وفي جواهر الاخلاطي تبو المختار انتهى هكذا في فتاوى قاضي خان و شرح المشكوة للشيخ عبد الحق الدهلوي و
بحيال [illegible] بگذرد که منشاء این اختلاف بر حصول طهارت ست یعنی در باین همین اختلافات بهر اختلاف که طهارت اینها تیقن شود
همان بدست حبس ست یا بنا ایش بر ثبوت ضرورت است بحکم مسئله اصولیه الضرورات تبیح المحظورات یعنی چند انکه ضرورت شدید برای
ذبح اینها خواهد شد در خصوصیت کمترین مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چندانکه ضرورت شدید نخواهد شد احتیاطا
اکثر مدتهای حبس ازین اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سگ و تینکه باز جماع کردن بچه پیدا شد که سرش مثل سر سگ است
و باقی اعضاء سوای سر مشابه بز اند پس پیش آن گیاه و گوشت هر دو نهاده شوند اگر گیاه نخورد معلوم باشد که سگ است
لهذا احلال نخواهد شد و اگر گیاه خورد پس حلال شود بعد ذبح گوشت آن برای سر و سرش افگنده شود و اگر هر دو را خورد پس از آن اخراجا
اگر آواز مثل آواز سگ دهد معلوم شود که آن سگ است چیزی از آن خورده نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس سرش افگنده شود
و ورای سر باقی گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز سازد در روبرویش آب نهاده شود و اگر از زبان نوشید معلوم شد که سگ است
حرام [illegible] اگر از دهان نوشد معلوم شود که بز است حلال شود و ورای سر و اگر هر دو هیچ ننوشید مع شرائط ذبح کرده شود اگر
از ان کرش یعنی شکنبه که بهندی [illegible] او جهری گویند بر آید حلال باشد چه او بز است سوای سر خورده شود و اگر از ان امعا یعنی [illegible]
که بهندی اینها را انتری گویند بر آید ظاهر شود که سگ است خورده نشود کما في فتاوى قاضي خان الكلب اذا نزا على الشاة فولدت
ولدا راسه راس الكلب و ماسوى الراس من الاعضاء يشبه الشاة قالوا القدم العلف واللحم فان لم يتناول العلف لا يوكل لانه كلب
وان تناول العلف ولم يتناول اللحم يرمى راسه ويوكل ماسوى الراس من اللحم اذا ذبح وان تناولهما جميعا يضرب فان نبح لا يوكل
لانه كلب ان ثغى يرمى راسه ويوكل ماسوى الراس فان اتى بالصوتين جميعا يذبح فان خرج منه الكرش يوكل ماسوى
الراس وان خرج منه الامعاء لا يوكل منه شيء لانه كلب انتهى وهكذا في العالمگيرية و همچنین اگر بز بچه بصورت سگ زاید امتحانش
بطور مذکور کرده شود کما في جواهر الاخلاطي شاة ولدت ولدا بصورة الكلب فاشكل امره فان صاح مثل الكلب لا يوكل وان صاح
مثل الشاة يوكل وان صاح شبههما يضع الماء بين يديه ان شرب باللسان لا يوكل لانه كلب وان شرب بالفم يوكل لانه شاة وان شرب
بهما جميعا يوضع التبن واللحم فان اكل التبن يوكل وان اكل اللحم لا يوكل وان اكلهما جميعا يذبح ان خرج الامعاء لا يوكل وان خرج الكرش
يوكل انتهى وهكذا في العالمگيرية و گفته اند که از الفارسي کرگدن و بعربي حريش بفتح حاء مهمله و کرکدن و مرميس بکسر ميم هر دو گويند
و آن حيواني ست که یک استخوان دراز بطور شاخ بر پیشانی دارد و چشمهایش نهایت خرد و سرخ میباشد و از فیل
دو ابست و [illegible] سپر سازند و چرم آن بغایت سخت ست و کمتر حیوانی با وی مقابله و ست تواند کرد و در برهان قاطع مذکور ست کرگدن
بفتحا [illegible] کاف فارسی و دال ابجد جانوری باشد شبیه بگاومیش و بر سر مینی شاخ دارد گویند بچه آن در شکم مادر پنج سال میماند بعد از

یکسال سر از فرج مادر خود بر می آرد و گیاه میخورد بهمین طریق تا چهار سال بعد ازان بر می آید و می گریزد و حکمت درین آنست
که زبان دراو بسیار درشت است و بچه در نهایت نازک تاب لیسیدن مادر ندارد و گوشتش پاره شود انتهی کذا فی
حیوة الحیوان حکمش آنکه حلال است نزد امام ابوحنیفه رح و ابویوسف رح چه آن مانند گاو وحشی است و نیز بجهت آنکه چیزی را نمیخورد
بلکه گیاه میخورد و نزد امام محمد رح حرام است بجهت مشابهت آن با فیل کما فی منتخب السیر ناقلا عن الذخیرة اکل الکرگدن حلال
عند الامام و ابی یوسف لانه کالجاموس البری خلافا لمحمد رح لانه کالفیل انتهی و فی جواهر الاخلاطی یحل اکل الحرش لان
علیا رضی کان جالسا تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاء الحرش و اراد ان یضرب علیا فاخذ علی کرم الله وجهه وضربه
علی الارض و ذبحه وقال کلوه فانه من جیش الارض فاخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام ما فعل
علی صحیح الحرش دابة له مخالب کمخالب الاسد ولها قرن فی راسها ویسمیها الناس کرگدن هکذا فی سراج
انتهی و مردم که از عرب النسناس میگویند حرام است بجهت شرافت و کرامت نسناس و تفصیل لا ابدیا [illegible] که نسناس نوعی از حیوانات
بهشت آدمی شکلی زیبا دارند اما ناطق نیستند مردم با آنها وطی میکنند و از انها فرزند آید و در حماقت و بلاهت ضرب المثل شعرا است
چنانکه مولوی عبد الرحمن جامی در سبحة الابرار میفرماید [illegible] نسناسی [illegible] فی رسالة [illegible] حرام است [illegible]
و براق که آن مرکبی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شب معراج بران سوار شده و بعد جناب شان بروز قیامت
بر سر قبر هر یک از ما مردم یک یکی خواهد رسید و آن کلان تر از خر و خورد تر از استر بود کما فی المنتخب و آن اگر بهشتی است حکمش مانند
حکم اسپ است کما فی حیوة الحیوان البراق حکمه کعموم الخیل انتهی دیگر نوبت بیان باینجا رسید حالا بنابر تسهیل عوام نقشه احکام حیوانات
مندرجه فصل هذا نوشته شد

ہندی	فارسی	عربی	حکم
باگھہ	شیر	اسد	حرام
بھیڑیا	گرگ	ذئب	حرام
ہنڈار	چرخ	•	حرام
تیندوا	پلنگ	نمر	حرام
چیتا	یوزنہ	فہد	حرام
لومڑی	روباہ	ثعلب	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
بجو	کفتار	ضبع	[illegible]
بلی	گربہ	سنور	حرام
کتا	سگ	کلب	حرام
	سنجاب	سنجاب	حرام
	سمور	سمور	حرام
	ولہ	دلق	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
ریچھ	خرس	دب	حرام
بندر	بوزنہ	قردہ	حرام
لنگور	بیہناشہ		حرام
کلنی	کنہ	قمل	حرام
گیدڑ	شغال	ابن آوی	حرام
	جند بادستر	+	حرام
لکڑبگہا		عسبار سبع	حرام
		[illegible]	حرام
		نمس	حرام
نیولا	راسو	ابن عرس	حرام
چوہا جنگلی	موش دشتی	یربوع	حرام
گلہری	موشک پرندہ	فارۃ النخل	حرام
سیاہ گوش	سیاہ گوش	تفنہ	حرام
سور	خوک	خنزیر	حرام
ہاتھی	پیل	فیل	حرام
گدھا	خر خانگی	حمار اہلی	حرام
خچر	استر	بغل	حرام
گورخر	گورخر	حمار وحشی	حلال
گھوڑا	اسپ	فرس	مکروہ تحریمی

ہندی	فارسی	عربی	حکم
کھرہا	خرگوش	ارنب	حلال
	وبک	وبر	مختلف فیہ
اونٹ	شتر	ابل	حلال
گائے	گاو	بقرہ	حلال
بیل	نرگاو	بقر	حلال
بکری	بز	عنز	حلال
ہرن	آہو	ظبی	حلال
سرانگا	گاو وحشی	مہا	حلال
بارہ سنگھا	گوزن	ایل	حلال
بکری پہاڑی	بز کوہی	وعل	حلال
		یامور	حلال
		جفرہ	حلال
بھیڑ	میش	ضان	حلال
دنبہ		کبش	حلال
مینڈھا	میش نر	کبش	حلال
بھینسا	گاومیش	جاموس	حلال
گینڈا	کرگدن	ریمش	مختلف فیہ
آدمی	مردم	انسان	حرام
بن مانس	نسناس	+	حرام

[illegible] در احوال پرندہا قاعدہ حلال نیست خوردن گوشت پرندہا کہ پنجہ دار تر و از پنجہ خود تا شکار سازند

مانند [illegible] کہ آن جانور است شکاری [illegible]

مهولانی سی تخفیف یاوآن بلاست که نمی شود مگر انثی و در پریدن بسیار سریع است و باز و باشی خفیف اند کذا فی حیوة الحیوان

و عربی آن باز نیز هست و باین معنی هندی و فارسی مستعمل و کرکس که آنرا بهندی گده و بعربی نسر بفتح نون و سکون سین گویند

و آن مرغ مردارخوار باشد و عمر وی بغایت دراز بود و بعضی گفته اند هزار سال عمرش میباشد و دشمن [illegible] فرزدی انسست و

ابضم عین که آن عقابیست شکاری معروف و بفارسی آنرا آله بضم همزه و فتح لام گویند و بعضی لام را مشدد میخوانند و گفته اند که آن

از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عطر بسامش رسد بمیرد و چون بچه اش از بیضه بر آید آنرا برابر آفتاب نگاه

اگر با فتاب نظر توان کرد آنرا نگاه دارد و الا از بلندی فرو افگند تا هلاک شود و گویند ریشش [illegible] عصب کنند و منقوش القوه بسکه [illegible]

کج بودن دلش و القوه عبارتست از مرضی که در آن روی مردم از جانب بجانب دیگر کج میشود و میل مینماید و باشه که لغت فارسی است

در هندی مستعمل و آن جانوریست شکاری زرد چشم کوچکتر از باز باشد و بعربی آنرا باشق بفتح شین خوانند و لغات بحرکات ثلثه [illegible]

با که آن عقابیست تیره رنگ [illegible] دار شکار پرندهٔ صغار و ضعیف مانند کنجشک با را شکار کند و شاهین که آن هم عقابیست سیاه چشم معروف

کما فی السراجیه و لا یحل اکل کل ذی مخلب من الطیر کالصقر و البازی و النسر و العقاب و الباشق و البغاثه و الشاهین انتهی [illegible]

مهمله و فتح دال مهمله و همزه [illegible] در آخر پرندهایست شکاری [illegible] خوار است و بلند پرواز [damaged]

ست که در طیران [illegible] مینماید و این امر عجیب است [illegible] کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی [illegible]

میگویند باشه مشهور است که سالی ماده و سالی نر میشود و این نیز داخل در حکم مذکور است کذا فی جامع الرموز و [illegible]

مجمع البرکات و قعص بفتح فا که آن از پرندهای شکاریست [illegible] شکار میکند [illegible]

کما فی حیوة الحیوان القعص فهو اصغر الجوارح لکنه یصید العصفور و هو شبیه الباشق فی الشکل الا انه اصغر منه و حرام اکله [illegible]

لنهیه صلی الله علیه وسلم عن اکل کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیور رواه مسلم عن میمون بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنهما

و به قال اکثر اهل العلم انتهی و عنقا بفتح عین مهمله که آن پرندهایست معروف و در طیور اعظم بحسب جثه بود و آن قبیل [illegible]

و از قدیم میان مردم بود پس [illegible] مردمان از آن اذیت یافتند چنانچه در وقت حضرت [illegible] صلوة الله علیه [illegible]

گشت کذا فی حیوة الحیوان و آنرا بفارسی سیمرغ گویند و در شرح مقامات حریری وجه تسمیه اش بسیمرغ مذکور است که هر یکی از عنقا

بمنزله سی مرغ است و در جهان آن بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عنقا قوی هیکل پادشاه طیور است چرا که

چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و باقی بدیگر حیوانات گذارد چنانچه صفت پادشاه است و هزار و هفتصد سال عمر کند و بعد از صد

سال بیضه نهد و در بست و پنج سال بچه از بیضه بر آید و در بعضی کتب به نظر آمده که عنقا هر حیوانی از وحوش و طیور که یافتی صید کردی

[illegible] روزی طعمه نیافت تا اینکه [illegible] زنی صاحب دو فرزند صغیر را میان بالهای خود گرفته بر کوه [illegible]

در پنج شده شکایت نزد حضرت حنظله بن صفوان پیغمبر خود بردند ایشان دعا کردند که خدایا نسل این قطع کن آنرا الامر صاعقه
آنرا فرو گرفت و بسوخت فقط و چونکه آن شکاری است لهذا بر وقت وجود حرام خواهد شد و شکره که این لغت فارسیست
در هندی مستعمل و آنرا بفارسی پیغو نیز گویند و آن غیر سیت شکاری معروف از جنس باشه لکن از ان کوچک تر بود و در
حرمتش شکی نیست و لگوره که آنرا بفارسی ورکاک و شیر کنجشک و بعربی صرد بضم صاد گویند چونکه به پنجه خود کنجشکها را شکار مینماید
لهذا حرام است کذا فی السراج المنیر و العالمگیریة و خزانة المفتین و فی البزازیة و یکره اکل الصرد انتهی و هکذا فی شرح المشکوة للشیخ
عبدالحق الدهلوی و زرق بضم زای معجمه و تشدید رای مهمله غیر سیت شکاری میان باز و باشه کذا فی حیوة الحیوان و نزد صاحب
صحاح و صراح و فرا آن معرب جره است که باز سفید را گویند و صاحب دستور گوید که آن باشه خرد است بالجمله هر چه باشد چونکه
از پنجه خود شکار میکند لهذا حرام است کما فی حیوة الحیوان الزرق یحرم اکله انتهی و قرنجه که آن پرنده است مشهور و از عقاب کوتاه
میباشد و سفید بسیار بود و آنرا بفارسی و برادران گویند بسبب آنکه چون یکی قصد صید میکند اگر عاجز شود دیگری بمددش آید
کذا فی البرهان و منتهی الارب و چونکه آن از پرندهای شکاریست در حرمت آن شکی نیست و ترمسی بضم تا و فتح میم که آن را
بفارسی زمستانی گویند و آن پرنده است شکاری سیاه چشم و آن حرام است و رخم بفتح را و خا پرنده است مردار خوار
ابلق رنگ یعنی سیاه و سفید آمیخته مشابه به کرکس مکروه تحریمی است کما فی الهدایة و کره اکل الرخم انتهی و هکذا فی خزانة
المفتین و زاغ کشت که آن پرنده است کوتاه جثه و سیاه پا و سیاه بدن کما فی جامع الرموز و فتاوی قاضی خان چونکه دانه میخورد و
ناپاکی نمیخورد لهذا خوردنش حلال است بالاتفاق کما فی الوقایة و حل غراب الزرع انتهی و فی الهدایة و لا باس بغراب الزرع لانه
یاکل الحب انتهی و خوردن زاغی که نیز دیگر ناپاکی و جثه مرده او و آن سیاه و سفید آمیخته میباشد کذا البرجندی حرام است و آنرا بعربی
ابقع می نامند کما فی الهدایة و لا یؤکل الابقع الذی یاکل الجیف انتهی و فی شرح ابی المکارم و لا الابقع الذی یاکل الجیف
لاکله الجیف و لانه ذو مخلب من السباع انتهی و هکذا فی جامع الرموز و فی الشمنی شرح مختصر الوقایة لانه یاکلها فصار من السباع ایضا
انتهی و فی شرح المختار لانه ملحق بالخبائث و الخبیث ما تستخبثه الطباع السلیمة انتهی و فی العنایة انه مکروه انتهی کذا فی المحیط و
زاغ صحرائی که سیاه و فربه و بسیار بزرگ باشد و آن در صحرا میماند و در آبادی کمتر آید و آنرا بعربی غداف بضم غین معجمه و دال
کلاغ می نامند حلال نیست کما فی الهدایة و کذا الغداف انتهی و خوردن مرغی سیاه و سفید که از جنس زاغ است و دم او دراز
میباشد و آوازش بلفظ عق بود و بعربی آنرا عقعق و بفارسی آنرا عکه گویند نیز نزد امام ابوحنیفه رح مضائقه ندارد چه آن نجاست
و دانه هر دو میخورد پس مشابه با کیان گردید و نزد امام ابو یوسف رح مکروه است چه آن اکثر ناپاکی را میخورد مگر فتوی
بر قول امام ابوحنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابوحنیفة رح لا باس باکل العقعق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة

وآن پرنده ایست درازگردن که بر کنار آب می‌باشد و ماهیان را میخورد و از کلنگ کوچک‌تر و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان
الشنقبین حکمه الحل بالاجماع انتهی و صعوه بفتح صاد که آن مرغیست کوچک سرخ سینه بقدر گنجشک و آن خطهای سیاه بر پشت
دارد و دم خود را بر زمین میزند و بهندی آن ممولا و فارسی آن سنگانه و مرغ فاطمه و سرسیچه است و آن حلال است چه آن از
قسم عصافیر است کما فی حیوة الحیوان الصعوة حکمها کالعصافیر انتهی و چنبه ول که آنرا بفارسی چکاوک و بعربی قبره بضم
قاف و تشدید بای موحده گویند و آن مرغیست از گنجشک اندکی بزرگ‌تر و خوش آواز و تاج بر سر دارد کذا فی نفائس اللغات
و در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان حکمها حل الاکل انتهی و غواص بفتح غین و تشدید واو و نورس بفتح نون که
آن مرغابی است بقدر کبوتر و یا اندکی کلان‌تر از آن و نورس هوایی پرد و غواص جثه‌های نشیند و هر دو خود را در آب
اندازند ماهی میگیرند و بهندی اینها بنابلی است و اینها حلال اند و بلبل بضم هر دو با که آن لغت عربی است و در هندی [illegible]
و آن مرغیست که هزار داستان است و آنرا عندلیب نیز گویند از اقسام گنجشک است لهذا حلال است کما فی حیوة الحیوان العندلیب
حکمه حل الاکل لانه من الطیبات انتهی و نهام که آن پرنده ایست مانند بط و گردنش از گردن بط طویل میباشد
حلال است کما فی حیوة الحیوان النهام طائر نحو الاوز عنقه اطول من عنق الاوز حکمه الحل لانه من الطیبات انتهی و لقاز بفتح
نون که آن پرنده ایست از قسم گنجشک می‌نماید که تا [illegible] میباشد حلال است و دجاجه مرده و بیضه که از شکم آن دجاجه بیضه بر آید
حلال است [illegible] انکه پوست آن سخت شده باشد کما فی مجمع البرکات الدجاجة المیتة اذا خرجت من بطنها البیضة توکل
عندنا سواء اشتد قشرها او لم یشتد قشرها کذا فی فتاوی قاضیخان انتهی و حمره بضم حاء مهمله و تشدید میم و را قسمی است
از پرندها مانند گنجشک که آن حلال است بالاجماع کما فی حیوة الحیوان الحمرة بضم الحاء و تشدید المیم و بالراء المهملة ضرب من الطیر کالعصفور
الحکم الحل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و زرزر بفتح رای مهمله که آن پرنده ایست در مکه معظمه خصوصاً در مسجد الحرام
بسیار میباشد و مشابهه بگنجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما فی حیوة الحیوان الزرزور بفتح الزای طائر و هو یکثر
بمکة خصوصاً بالمسجد الحرام اشبه العصافیر انتهی و طاوس بفتح طا که آن مرغیست مشهور و عرب آنرا طاوس و اهل فارس آنرا
بکسر فا گویند حلال است بدون کراهت و نزد شعبی رح مکروه است و اکثر فقهاء فتوی بر قول اول داده اند اگرچه بعض بطرف قول
ثانی هم رفته اند کما فی التهذیب شرح القدوری و لا باس باکل الطاوس انتهی و فی مجمع البرکات و لا باس باکل الطاوس
و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و بالاول یفتی کذا فی الحمادیة انتهی و فی السراج المنیر و لا باس باکل الطاوس و به یفتی انتهی
فی المضمرات و عن الشعبی یکره اشد الکراهة و به یفتی انتهی و فی جواهر الاخلاطی و لا باس باکل الطاوس و قیل یکره اشد الکراهة
و بالاول یفتی انتهی و خوردن بیضه طاوس درست است و نزد شعبی مکروه است کذا فی التهذیب شرح القدوری [illegible]

تا و شناة فوقانیه و نون و تشدید واو و ضم آن که آنرا صامر نیز گویند و آن پرنده ایست وقتیکه شب میشود از گوشهای خانه

جو انتقال می کند و در ان میپاید تا صبح او را قرار نمیشود و بسبب ضعف و هندی آن بیا و فارسی کیوست و آن

حلال است کما فی حیوة الحیوان التنوط فی الکفایة انه بفتح التاء المثناة المشددة و فتح النون و ضم الواو المشددة [illegible] طائر

لا یزال اذا اقبل علیه اللیل ینتقل من غصن و ایابیه [illegible] فیها ولا یاخذه القرار الی الصبح خوفا علی نفسه و حکمه الحل لانه نوع من

العصافیر انتهی و ضریس بضم ضاد معجمه و فتح رای مهمله که آن پرنده ایست هر دو منقارش رقیق باشد و در دم آن

نقطه سفید میباشد و آن حلال است کما فی حیوة الحیوان الضریس حکمه الحل انتهی و بزه پرنده ایست که اکثر بر کنار رودها

نشیند و گاهی بر درخت هم و منقاری دراز دارد و رنگش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفارسی آنرا بزک

گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و در اردو هم هندی مستعمل است کذا فی نفائس اللغات

و نر و ماده اش را هندی چکوی چکوا نیز گویند و عرب آنرا [illegible] بضم نون گویند و آن مرغی است که نر آن در شب از ماده

جدا میماند و یکی دیگری را نمی بیند و آواز میکنند و هر یکی جانب آب و از دیگری میپرد و همه شب بیقرار میمانند و آن حلال است کما

فی حیوة الحیوان [illegible] حل اکله لانه من الطیبات و لان النبی صلعم اکله انتهی و قطا بفتح قاف که آن مرغی است سنگ خوار

و آن حلال است بالاجماع کما فی حیوة الحیوان و حکمه الحل بالاجماع لانه من الحمام انتهی و ققنس مرغی است بغایت سیاه

و منقاری دراز دارد و در ان سوراخها بسیار و چون از تحصیل قوت عاجز گردد خس و خاشاک آنقدر جمع کند که خود میان آن

نشیند و سرائیدن آغاز کند و مرغان بسیار گرد اگردش فراهم شوند و آن بال بر هم زند و دم بر هم [illegible] نماید و از

حرکت بال آتش حادث شود و در آن خاشاک گیرد و آن در میان آن سوخته شود و بزیر خاک رطوبت [illegible] جسم شود و از آن

بچه ققنس پیدا آید و این جسم حرام است بمذهب حنفی و شافعی کذا فی رساله بعض الشعراء و خفاش بضم خاء معجمه و تشدید فا

که آنرا بفارسی شپره و بهندی چمگادر گویند حرام است بجهته [illegible] صاحب [illegible] شد و سبع [illegible] است

طیور [illegible] جوارح بهائم [illegible] در جوارح بهائم است کذا فی البرجندی فی فتاوی قاضی خان لا یوکل الخفاش لانه

ذو ناب انتهی و نزد بعضی حلال است کما فی جامع الرموز و لا باس [illegible] کالخفاش فی روایة کما فی المحیط انتهی

و فی البرجندی [illegible] ذکر فی المحیط ان فی الخفاش اختلاف المشائخ انتهی و فی الکفایة و اما الخفاش فقد ذکر فی بعض المواضع انه

یوکل و فی بعضها انه لا یوکل انتهی و هکذا فی العالمگیریة و المستصفی شرح المختصر و الدر المختار و فی البزازیة و لا یوکل الخفاش لانه

ذو ناب انتهی و فی حیوة الحیوان یحرم اکله لما رواه ابو الحویرث [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن قتله و سئل عن

الامام احمد فقال و من یاکله قال النخعی کل الطیر حلال الا الخفاش مطلقا انتهی و در نفائس اللغات می آرد مشهور است که حضرت

عیسی علیه السلام بصورت شپره و مرغی از گل ساخت و منقد بر ازآنرا فرامیوش کرد بحکم الٰهی صورت جان یافت و بپرید
و از نظر غایب شد و جان او از حق تعالی از قدرت کامله خود شبه آنرا و بیافرید انتهی و تدرج که آن پرنده است مانند تیتر و در زمین
نرم مکان خود میگیرد و در خراسان و غیره میشود و فارسی آن تدرو است حلال است کما فی حیوة الحیوان التدرج طائر کالدراج
یتخذ داره فی التراب اللین یکون بارض خراسان و غیرها من بلاد فارس حکمه الحل لعدم استخباثه انتهی و دراج بضم دال مهمله
و تشدید راء مهمله که آنرا بهندی تیتر و بفارسی تیهو گویند و آن مرغی است کوچک تر از کبک و شبیه بآن و آن حلال است کما
فی حیوة الحیوان الدراج حکمها الحل انتهی و دیلم بفتح دال زن تیتر را گویند حکمش مانند حکم تیتر است کما فی حیوة الحیوان و ابابیل که
آن مرغی است کوچک پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و منقارش سیاه و در سقف خانها و مسجدها آشیانه بندد و بهندی
آنرا پیتوک و پرستک و فرستوک و فراستوک و بعربی خطاف بضم خاء معجمه و تشدید طاء مهمله گویند و لقلاق بفتح لام که آن مرغی است
معروف که گردن و پا و منقار دراز دارد و بهندی و فارسی آنرا لگلگ گویند و آواز او لقلقه میشود و آن جانوریست بلند پرواز
و در حبشه چون کلنگ و در بالهای آن قدری سیاهی باشد و این هر دو حلال اند بلا کراهة کما فی السراجیه و لا بأس باکل الخطاف
و اللقلاق انتهی و هکذا فی جامع الرموز و قاز که پرنده است معروف و عرب آنرا قلولی می نامند حلال است و شترمرغ که لغت
فارسی است و در هندی مستعمل و آن مرغی شبیه بشتر باشد و در زمینها بسیار می باشد و آن دویدن چنان است که اسپان
اسپ عربی بوی سوار شود و بقوت پر و بال هر دو میدود و دراز هر مرغی بیضه بیشتر میگذارد و بیضه اش بعینه چنان بزرگ
میشود که یک طلل آب بل زیاده دران گنجد و اعراب با دو بیضه آنرا سوراخ کرده خالی کنند و پر آب نموده بقدر امساک ساخته در
زمینها که آب نباشد دفن کنند و آن موضع نشان نگاه دارند تا هنگامیکه آب نباشد بکار برند و بر آرند و بیاشامند کذا فی
رساله بعض الشعرا و بعربی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیث درین هر دو برابر است و این اگر بچه دارد دیگر از بچه خود
تنکار نمی کند لهذا حلال است کذا فی جامع الرموز و المغنی و سراج المنیر و فی حیوة الحیوان یحل اکل النعام بالاجماع لانه
من الطیبات انتهی و الو که آنرا بفارسی چغد و بعربی بوم گویند و آن جانوریست در شب طیران مینماید در روز [illegible]
و انتهی مردم میشود کذا فی حیوة الحیوان و آن حلال است کما فی السراج المنیر و البوم یوکل کذا فی خزانة المفتین انتهی و فی جامع
الرموز و لا بأس بالبوم فی روایة عن ابی یوسف رح کما فی العتابی انتهی و فی البرجندی و البوم یوکل کذا فی الکفایة و
الظهیریه انتهی و هکذا فی العالمگیریه و خزانة المفتین و بوه بضم بای موحده و سکون واو و ها در آخر کذا فی نفائس اللغات پرنده است
مشابه بوم مگر آن خرد تر از بوم است حکمش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الحیوان البوه طائر یشبه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم
انتهی و طوطی که مرغیست معروف حلال است و ابو براقش که آن مرغیست بچکار رنگ است هر زمان رنگی و لونی دیگر پیدا کند حلال

بعض الشعرای علی ازین بابی مستم مفقود

مانند اینها که کنار آبها نشینند و شب خواب نکنند حلال است بجمیع المذاهب کذا فی رسالهٔ بعض الشعراء در تحقیکه بیان
با بیجا رسیدن بنا بتسهیل بر بحرام نقشهٔ احکام حیوانات مندرجهٔ فصل ہذا نوشتم

ہندی	فارسی	عربی	حکم
جبرہ	چرغ	صقر	حرام
باز	باز	بازی باشہ	حرام
گدہ	کرگس	نسر	حرام
	اُکہ	عقاب	حرام
باشہ	ایشم	باشق	حرام
+	+	بغاث	حرام
شاہین	شاہین	شاہین	حرام
چیل	غلیواژ	حدأة	حرام
+	+	فوص	حرام
+	سیمرغ	عنقا	حرام
شکرہ	شیفوہ	+	حرام
لٹورہ	شیر گنجشک	صرد	حرام
+	+	زُرّق	حرام
+	دو برادران	[illegible]	حرام
ترمتی	ترمتاسی	+	حرام
+	+	رخمہ	مکروہ تحریمی
کوا	زاغ کشتہ	غراب الزرع	حلال
	زاغ پیسہ خوار	ابقع	حرام
کالا کوا	سیاہ زاغ	غداف	حرام

ہندی	فارسی	عربی	حکم
	عکہ	عقعق	حلال
چکور	کبک	حجل	حلال
بٹیر			حلال
لال	سرخ	احمر	حلال
چڑکوا	+	+	حلال
بیتل کٹھہ	سبزک	شقراق	حلال
اُبا	استخوان ربا	بلیح	حرام
+	+	مرعہ	حلال
ٹڈی	ملخ	جراد	حلال
بھڑ	کبت	زنبور	حرام
	منگران	خوسطہ	حلال
ہُدہُد	بوبک	ہدہد	حلال
		دعسوص	حلال
مرغے	ماکیان	دجاجہ	حلال
ابلخ	+	ربا	حلال
کبوتر	کفتر	حمام	حلال
چڑیا	گنجشک	عصفور	حلال
	کبک ابیرو	قبج	حلال
	کلنگ	کرکی	حلال

ہندی	فارسی	عربی	حکم	ہندی	فارسی	عربی	حکم
	—	خرق	حلال		یذرو	تدرج	حلال
لوا	ورتیج	سلوی	حلال	تیتر	تیہو	دُرّاج	حلال
+	+	شحرور	حلال	ابابیل	پرستوک	خطاف	حلال
بگلا	بوتیمار	یمام	حلال	لکلک	لکلک	لقلاق	حلال
مولا	سنگانہ	صعوہ	حلال	+	قاز	قاوے	حلال
چنڈول	چکاوک	قُبّرہ	حلال	شترمرغ	شترمرغ	نعامہ	حلال
پنڈلی	+	غواص لورین	حلال	اُلّو	چُغد	بوم	حلال
بلبل	ہزار دستان	عندلیب	حلال	+	+	بوہ	حلال
+	+	تم	حلال	طوطی	+	+	حلال
+	+	لقاز	حلال	+	+	ابوالبراقش	حلال
+	ژورک	حمرہ	حلال	+	چوبینہ	کروان	حلال
+	+	رہدنہ	حلال	قمری	قمری	قمرے	حلال
مور	فیا	طاؤس	حلال	کٹھپھوڑا	داربُر	نقوداے	حلال
پپیا	کیتو	تنوط	حلال	مینا	سارک	زرزور	حلال
+	+	قبیس	حلال	+	سوسیچہ	وسطے	حلال
بزہ	بزک	+	حلال	+	ہوبرہ	حبارے	حلال
چکوی چکوا	سرخاب	سحام	حلال	خجستہ	خجستہ	فاختہ	حلال
+	+	قطا	حلال	+	+	انیس	حلال
+	+	ققنس	حرام	طوطا	طوسطے	ببغا	مختلف فیہ
چمگادڑ	شپرہ	خفاش	حرام	+	+	زرباب	حلال

هندی	فارسی	عربی	حکم
اگن چڑیا	سمندر	سمندل	حلال

هندی	فارسی	عربی	حکم
-	-	کرکسنا	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که او تعالی جل شانه هزار انواع جاندار را پیدا فرموده شش صد
ازان بدریا و چهار صد در خشکی کذا فی حیوة الحیوان **قاعده** حرام است هر حیوان آبی که تولد و زندگانی آن
آب باشد و رای ماهی غیر طافی که آنرا بالعربی سمک بالفتح سین مهمله و میم و بهندی مچهلی میگویند و جمله اقسام سمک
بدون ذبح حلال اند کما فی الوقایة و حل انواع السمک بلا ذکوة انتهی و هکذا فی الحمادیة و الهدایة و السراجیة و الظهیریة و غیرها
من کتب الفقه و ذبح ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد ذبح آن مباح است از برای رحمت آن کذا فی حیوة الحیوان
و نزد امام مالک و امام شافعی رح هر حیوانی که در دریاست حلال است بدلیل قول او تعالی احل لکم صید البحر که این قول
مطلق واقع شده و فرق نکرده میان شکاری و شکاری و دیگر وجه شان اینکه هر حیوانات آبی خون نیست چه حیوانیکه صاحب
خون باشد در دریا سکونت اختیار نمی کند و حرام خون است پس همه حیوانات آبی مشابه ماهی شد بدین سبب حلال شد اند
و ما مردم حنفیه بحرمت سوای ماهی دلیل آریم بچند وجه اول آنکه حق تعالی جلشانه فرموده و یحرم علیهم الخبائث و بدیهیست که سوای
ماهی همه ها خبیث اند یعنی طبع انسان آنها را خبیث می پندارد کذا فی الکفایة و الشمنی و دوم آنکه منع فرموده رسول خدا
صلی الله علیه و سلم از دوائی که دران ضفدع که آنرا بفارسی وزغ و غوک و چغز و بهندی مینڈک گویند انداخته شود و آن هیچ از
است آبی که در موسم برشگال شبها در مغاکها بانگ کند پس بلاشبه ضفدع حرام شد علاوه ازین ابوداود و نسائی از عبد الرحمن
بن عثمان روایت میکنند که طبیبی از رسول خدا علیه السلام از انداختن ضفدع در دوائی سوال کرد آن عالی جناب از قتل
ضفدع منع فرمودند و منع رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از قتل حیوان یا از برای حرمت و عزت آن میشود مانند آدمی
و یا از برای حرمت اکل آن میشود مانند صرد و ضفدع محترم و معزز نیست پس نهی از قتلش منجر بسوی حرمت اکلش خواهد بود
هکذا فی الشمنی شرح المختصر سوم آنکه نهی فرموده آن رسول علیه السلام از بیع سرطان که آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کیکڑا گویند
و آن حیوانی است معروف که دست و پا بزرگ و ناهموار دارد و سر ندارد و چشم آن بر دوش و دهن بر سینه و مستقیم نتواند
و از منع آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلاشبه حرام گشت کذا فی حیوة الحیوان الاسدی آن جائز نیست و آنچه امام شافعی
وغیره استدلال بقول او تعالی احل لکم الخ آورند جوابش آنکه صید درین قول بمعنی اصطیاد است و معنی آیه اینکه حلال کرده شد
از برای شما شکار کردن دریائی نیست که شکار کردن حیوانی که آن حلال نیست هم جائز است و از حلت شکار کردن حلت

حیوانی

حق تعالی هژده هزار انواع جاندار پیدا ساخت [illegible] شش صد در دریا و چهار صد در خشکی

نزد امام مالک و امام شافعی رح حلت جمیع حیوانات آبی

نزد حنفی از حرمت سوای ماهی

...که شکار آن کرده شود لازم نیاید فی الهدایة ولا یوکل من حیوان الماء الا السمک وقال مالک وجماعة رح باطلاق

جمیع ما فی البحر وعن الشافعی رح انه اطلق فی ذلک کله لهم قوله تعالی احل لکم صید البحر من غیر فصل ولانه لا دم فی

هذه الاشیاء [illegible] لا یسکن فی الماء والمحرم هو الدم فاشبه السمک ولنا قوله تعالی ویحرم علیهم الخبائث وما سوی

السمک خبیث ونهی رسول الله صلعم عن دواء یتخذ فیه الضفدع ونهی عن بیع السرطان والصید المذکور فیما تلا محمول علی الا

صطیاد وهو مباح فیما لا یحل انتهی وفی درر الحکام شرح غرر الاحکام واباحها ابن ابی لیلی ومالک والشافعی واستثنی بعض المالکیة

کلب الماء وخنزیره وانسانه والخلاف فی البیع والاکل واحد انتهی وآدم آبی که بعربی آنرا انسان الماء و بهندی جلمانس

گویند نوعی از حیوانات است که بصورت آدمی از آب بیرون میشود کذا فی نفائس اللغات و مکروه تحریمی است خوردن ماهی که

در آب بغیر آفت خود بخود بمیرد و بالای آب شناور(?) شود و آنرا عرب طافی می نامند مشتق از طفو بمعنی علو و نزد امام مالک

و شافعی رح بخوردنش مضایقه نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی احل آه از موت و حیوة و دلیل ما حدیثی است که روایت کرد

آنرا ابوداؤد و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر ماهی که فرو رود از آن آب پس بخورید

آنرا و آن ماهی که بیندازد آنرا آب پس بخورید آنرا و آن ماهی که در آب بمیرد و بالای آب آید آنرا نخورید فقط و گروهی از صحابه مانند

علی و ابن عباس و ابن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم همین گفته اند کما فی الهدایة ویکره اکل الطافی منه وقال مالک والشافعی لا باس

به لاطلاق ما روینا ولنا ما روی جابر رض عن النبی صلعم انه قال ما نضب عنه الماء فکلوا وما لفظه الماء فکلوا وما طفا فلا تاکلوا

وعن جماعة من الصحابة رض مثل مذهبنا انتهی وفی الکفایة وهم علی وابن عباس وابن عمر وابو هریرة انتهی لکن شرط در حرمت

طافی آنست که شکم آن بالا باشد چه اگر پشت آن بالا خواهد شد آن حلال است کما فی الحلبی قد یشترطان یکون بطنه من فوق

حتی لو کان ظهره من فوق اکل لانه لیس بطاف کذا فی التتمة انتهی وهکذا فی مختصر الخزانة وجامع الرموز والبرجندی والفتاوی

المنصوریة والعینی شرح الکنز والدر المختار والبزازیة و اگر از قول وی علیه السلام احلت لنا میتتان و دمان اما المیتتان فالسمک

والجراد واما الدمان فالکبد والطحال توهم درآید که طافی هم حلال شود چه ماهی میته است حلال است جواب دهیم که مراد از ماهی

میته آنکه بمیرد بدون(?) [illegible] نه آنکه بمیرد در آب نه بیا چه ماهی که بمیرد در آب و بالای آب آید منع فرمود رسول علیه السلام از خوردن

بقول خود و ما طفا فلا تاکلوا انتهی **قاعده کلیه** در سمک این است که اگر بآفت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد در قعر آب بسبب

تنگی مکان یا در بالای آب و یا در دام که آنرا بعربی شبکه گویند و یا بمیرد در حظیره یعنی تالاب حوض و غیره [illegible] کرده ماهیها

دران جمع کرده باشند [illegible] گرفتن آنها از آن

آسان نباشد حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمیشود و یا بمیرد بسبب خوردن دوائی که در دریا انداخته شود و اگر

بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی دیگر و یا سگ بدون تغیر یافته شود و اگر

بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة ناقلا من الکافی و الهدایة لا یباح السمک

اذا مات حتف انفه للنص الوارد فی الطافی و هو ما روی جابر رضه انتهی و فی موضع آخر منه والاصل فیه انه اذا مات بآفة

یحل کما اذا مات فی الحب او فی شبکة او فی حظیرة یمکن اخذه فیها من غیر صید او باکل دوا ء یلقی فی الماء فحل سمکة وجد

فی بطن سمکة اخری و فی المحیط عن محمد لا باس باکلها لو وجدت فی بطن کلب ای اذا لم یتغیر انتهی و کذا فی جامع الرموز و

فی العنایة لو وجد فی بطن السمکة سمکة اخری فانها تؤکل لان ضیق المکان سبب لموتها و کذلک ان قتلها طیر الماء و غیره و کذلک

ان ماتت فی حب ماء لان ضیق المکان سبب لموتها و کذلک ان جمعها فی حظیرة لا تستطیع الخروج عنها و هو یقدر علی

اخذها بغیر صید و ان کان لا تؤخذ بغیر صید فلا خیر فی اکلها لانه لم یظهر لموتها سبب و اذا ماتت السمکة فی الشبکة و هی لا تقدر

علی التخلص منها او اکل شیئا القاه فی الماء لتاکل فماتت منه و ذلک معلوم فلا باس باکلها انتهی و کذا فی شرح الالیاس و الکفایة

و اگر در شکم طافی ماهی دیگر یافته شود آن حلال است نه طافی چه آن ماهی دیگر یافت مرد کما فی البزازیة و اذا وجد فی بطن

الطافی سمکة اکلت لانها ماتت بآفة بخلاف الطافی انتهی و همچنین اگر ماهی از سردی در دریا مرده یافته شود حلال

است کما فی القنیة ناقلا من الخجندی و جد سمکة مجروحة میتة فی البحر تحل انتهی و اگر ماهی از دبر ماهی دیگر خارج

شود حرام است کما فی مجمع البرکات و اما اذا خرجت من دبر السمکة لا تؤکل لانها قد استحالت قذرة انتهی و ما

سیاه که آنرا بعربی جریث گویند و ماهی که صورت مار باشد و آنرا مارماهی نامند مختلف فیه اند نزد امام محمد حرام اند و نزد

ابو حنیفه رح مباح اند باک نیست بخوردن آنها کما فی الهدایة و لا باس باکل الجریث و المارماهی انتهی و فی

مجمع البرکات لا باس باکل الجریث و المارماهی لانهما من انواع السمک کذا فی الجوهرة النیرة انتهی و کذا فی شرح الرموز

والبرجندی و العینی شرح الکنز و خزانة المفتین و فی الدر المختار شرح تنویر الابصار و افردهما بالذکر للخفاء و خلاف محمد انتهی و فی المحلی

ما نقل فی المغرب عن الربانی ان جمیع السمک حلال غیر الجریث و المارماهی انتهی و ماهی که آنرا مجوسی شکار نماید حلال است بدون

کراهت نیز ماهی بدون تسمیه حلال میشود پس مجوسی و غیره همه برابر اند کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایة و فی المحیط

لا باس باکل سمکة اصطادها المجوسی لانها تحل بدون التسمیة فالمجوسی و غیره فیه سواء انتهی و کذا فی جامع الرموز و الکفایة

و در حیوة الحیوان [illegible] منقول است که من نفقتها و صحابه را دیدم که آنها شکار مجوسی آنخوردند [illegible]

و یا سرد ماهی که بمیرد در روایتی اند که حلال نیست بجهة مردنش از گرمی یا سردی که اینها از صفات زمان اند و سبب

موت اکثر نمی افتند و صحیح است قول امام ابو حنیفه رح و امام سرخسی رح کذا فی مجمع البرکات و دوم آنکه حلال است بسبب مردن

حکم ماهی که در شکم ماهی دیگر و یا سگ بدون تغیر یافته شود

سگ و دیگر در جامع الرموز [illegible]

حکم ماهی طافی [illegible]

حکم ماهی که از سردی در دریا مرده یافته شود

حکم ماهی که از دبر ماهی دیگر خارج شود

حکم جریث و مارماهی [illegible]

حکم ماهی که از گرمی یا سردی [illegible] بمیرد

از سببی که نوپیدا است پس این مانند ماهی شد که آب دریا آن را در خشکی بیرون انداخت و آن در دو وجه است آن شبهه نیست بحسین این بحث
امام محمد رح و برین است فتوی کما فی العنایة وفی الموت بالحر والبرد روایتان احدیهما انها تؤکل لانها ماتت بسبب حادث فکان کما لو
نضب عنه الماء او علی الیبس والاخری انها لا تؤکل لان الحر والبرد صفتان من صفات الزمان لیسا من اسباب الموت فی الغالب وذکر فی شرح الاسلام
انه علی قول ابی حنیفة رح لا یحل وعلی قول محمد یحل انتهی وفی مجمع البرکات وبه اخذ الفقیه ابو اللیث وعلیه الفتوی کذا فی السراجیة انتهی و
هکذا فی الحمادیة واگر ماهی بسبب گرمی آب و یا سردی آب بمیرد در روایتی حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روایتی
دیگر حلال نیست چه از آب ماهی نیز خواه سرد باشد خواه گرم پس آن ماهی مانند طافی شد کما فی درر الحکام شرح غرر الاحکام ان ماتت بحر الماء
او برده تؤکل فی روایة لوجود السبب وتهدر فی الاخری الا ان الماء لا یقتل السمک حارا کان او باردا کذا فی الکافی انتهی فی الحمادیة قال
محمد رح یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی جامع الرموز وفی العنایة قال محمد یؤکل وعلیه الفتوی انتهی وهکذا فی الواقعات المختار وخزانة المفتین
والبزازیة ماهی که در آب نجس گذاشته شد و در آن پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل جائز بود و آن کراهیة کما فی القنیة
من فتاوی ابی حفص العلی السعدی ومن عین الائمة الکرابیسی ارسل سمکة فی ماء نجس فکبرت فیه لا باس باکلها انتهی هکذا فی البزازیة واگر از ماهی پاره
گوشت بریده شود و آن ماهی زنده ماند پس آن پاره و بقیه ماهی مرده خورده شوند کما فی السراجیة لو قطعت من سمکة قطعة وهی حیة
القطعة والبقیة انتهی وهکذا فی فتاوی قاضی خان و جهینگه نزد بعض حرام است و نزد بعض حلال کما فی السراج المنیر والدود الذی یقال له
جهینگه قیل حرام وقیل حلال انتهی وفی الحمادیة الدود الذی یقال له جهینگه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السمک فانما یباح عندنا من صید
البحر انواع السمک وهذا لا یکون من انواع السمک وقال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السمک انتهی ونزد فقیر بنا بر آن مشهور که مشایخ در حلت
بودن جهینگه از اقسام ماهی بودن آن است چه نزد حنفی هر سمک حلال اند و غیر سمک حرام می‌پندارند و نزد بعضی که بودن جهینگه از
اقسام سمک قرار گرفته فتوی بحلتش داده‌اند و بعضی که آن را از اقسام سمک غیر یافتند فتوی بحرمتش دادند و فقیر همین مشار را منقول از
بحر العلوم مولانا عبد العلی نور الله مرقده بعد استخراج خود شنیده پس در صورت اختلاف حلت و حرمت احتیاط در تقدیم حرمت است
والله اعلم واگر ماهی بسته شده و مرد یا آب خشک شده و ماهی میان خشکی ماند و مرد حلال است کما فی درر الحکام شرح غرر
الاحکام لو ربطها فماتت او انحسرت الماء فبقیت بین الجمد وماتت تؤکل انتهی واگر ماهی که در آب یافته شد بعض آن بر زمین است
و بعض آن در آب پس اگر سرش بر زمین باشد حلال است چه آن ماهی بآفت مرد و اگر سرش در آب است باید دید اگر بر زمین
کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس بآفت نمرد بل از آن طافی شد و اگر کم از نصف
بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بودی حلال شدی اذ للاکثر حکم الکل کما فی فتاوی قاضی خان لو وجد سمکة بعضها
فی الماء وبعضها علی الارض وقد ماتت قال محمد ان کان راسها علی الارض لا باس باکلها لانها ماتت بآفة وان کان

راسها فی الماء ینظر ان کان علی الارض اقل من النصف او النصف لا یوکل لان موضع النفس فی الماء فلا یکون الموت الا به انتہی

بآفۃ فیکون بمنزلۃ الطافی وان کان الاکثر من نصفها علی الارض اکل لان للاکثر حکم الکل فصار کما لو کان الکل علی الارض انتہی

وہکذا فی الکفایۃ و خزانۃ المفتین و البزازیۃ و تمساح که بتازی تمساح و تمساح گویند که در ہندی آنرا مگرمچھ و بفارسی نہنگ گویند صاحب

برہان می نویسد که آن جانوریست آبی بصورت سوسمار و طولش زیادہ بر پانزدہ گز میباشد و اگر او را آفتی نرسد تا شصت

گز میشود و در چیزی خوردن فک اعلای او حرکت میکند بر خلاف جانوران دیگر و گویند بیضہ در کنار آب دہد و در زیر ریگ پنہان کند آنچہ

از آن بیضہ را که آب بآن رسد بچہ نہنگ شود و آنچہ را آب نرسد سقنقور گردد انتہی فی حیوۃ الحیوان الحکم تحریم الاکل انتہی

وعلی حزین نیز ہمچنان در رسالہ خود می نویسد که بمذہب حنفی و مالکی حلال ست و آنکه گفتم مذہب قدمای حنفیہ ست انتہی

مخفی مباد که از تتبع کتب حنفیہ معلوم میشود که سوای ماہی ہیچیک از حیوانات آبی حلال نیست و مذہب قدمای حنفیہ که

او می نویسد ہم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیدہ نشد واللہ اعلم و ارنب بحری که آن حیوانی ست سرش مانند

خرگوش و بدنش مانند بدن ماہی حرام ست کما فی حیوۃ الحیوان الارنب البحری حیوان راسہ کراس الارنب و بدنہ کبدن السمک

وہو من ذوات السموم یحرم اکلہ للسمیۃ انتہی و بنابر تسہیل بر عوام نقشہ احکام حیوانات مندرجہ فصل ہذا نوشتہ میشد

ہندی	فارسی	عربی	حکم	ہندی	فارسی	عربی	حکم
مچھلی	ماہی	سمک	حلال		ماہی سیاہ	جریث	اصح حلال
مینڈک	چغز	ضفدع	حرام		مارماہی		اصح حلال
کیکڑا	خرچنگ	سرطان	حرام	جھینگا			مختلف فیہ
جل مانس	آدم آبی	انسان الماء	حرام			ارنب بحری	حرام
		طافی	حرام	مگرمچھ	نہنگ	تمساح	حرام

واذ قد فرغت من المقالۃ فلنشرع فی الخاتمۃ وفیہا فصول ثلث **فصل اول** در بیان حشرات ارض **قاعدہ**

باید دانست که حشرات ارض که عبارت اند از صغار دواب زمین آنہمہ حرام اند الا خرگوش کما فی الشمنی شرح المختصر و

لا تحل الحشرات لانہا من الخبائث انتہی و فی حیوۃ الحیوان یحرم اکلہا انتہی و داخل اند درین ہمہ قنفذ بضم قاف و فاء که از انواع

خارپشت و بہندی ساہی میگویند و صاحب برہان میگوید آن جانوریست معروف گویند مار را فعی را میگیرد و سر خود در فرو میکشد و مار خود را بر اندام او بر

علی فی الرجیزی و ہما ... نص المصنف الارنب لذکر انہ من الحشرات و مما یجوز ... حرام کما ذکرنا فی ذیل الیہ ... انتہی ۱۲ منہ

لهذا حرام است و بهنگا بضم اول و سکون نون جانوری است مانند پشه که بوقت شام و شب بر روی هوا خصوصاً در ایام
برشکال پیدا آیند و مردم را می پوشانند و بعربی آنرا ابراعه و تریع بفتح یای تحتانی و شران گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه
دم ندارد لهذا حرام است و تینگا کرمی پرنده که بر چراغ و آتش افتد و عربی آن فراش بفتح فا و فارسی آن پروانه است
کذا فی نفائس اللغات و آن بکمال عشق بر روشنی چراغ و آتش دارد بعضی شاعری گوید شعر کمال عاشقی پروانه دارد که
جز از سوختن پروانه دارد چونکه دم ندارد لهذا حرام است و تتلی کرمی است که رنگهای گوناگون دارد و بعربی آنرا فرفجه
انجن یعنی باد زن پری گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه دم ندارد لهذا حرام است و برغوث بضم با موحده و غین معجمه
که آنرا بفارسی کیک گویند و آن کرمکی است کوچک تر از سپش و بهندی آن پسو است و گویند که جرمش زیاده بر پنجم ذره نمی شود
حرام است لهذا آنکه دم سائل ندارد و قتلش مباح است و آزا دشنام نباید داد چه آن حضرت علیه التسلیمات را آن از برای نماز
تهجد بیدار ساخت کما فی حیوة الحیوان البرغوث حکمه تحریم الاکل و استحباب قتله للمحل و المحرم و لا یسب لما روی الامام احمد البزار و
فی الادب و الطبرانی فی الدعوات عن انس رض عن النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یسب برغوثا فقال لا تسبه فانه ایقظ نبیا
لصلوة الفجر و فی معجم الطبرانی عن انس رض قال ذکرت البراغیث عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انها توقظ للصلوة
انتهی و جعل بضم جیم و فتح عین مهمله کذا فی المنتخب کرمیست که از خنفسا بزرگ میشود و رنگش سیاه و در شکمش سرخی اکثر از
نجاستگاه پیدا میشود و از بوی گلاب و بوی خوش بمیرد باز وقتیکه اعاده آن بسوی غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی
سرگین گردان و بهندی گبریلا گویند و آن حرام است چه دم سائل ندارد و غلیظ الطبع میباشد کما فی حیوة الحیوان
هو اکبر من الخنفساء شدید السواد و فی بطنه لون حمرة یتولد غالبا من اخثاء البقر و من عجیب امره انه یموت من ریح الورد والطیب
فاذا اعید الی الروث عاش الحکم یحرم اکله لاستقذاره انتهی و قطرب بضم قاف و را مهمله که آن کرمی است سیاه که بر روی
آب در حرکت میباشد و آنرا در هندی بهونرا می گویند چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و علقه بفتح عین مهمله و لام که
آن کرمی است سیاه و سرخ که در آب میباشد و در بدن آنرا چسپانند خون می مکد کذا فی حیوة الحیوان و در هندی آنرا جونک
و بفارسی آنرا زلو گویند و آن چونکه دم سائل ندارد لهذا حرام است و جون که آن کرمی است در موی سر مردم و جامه [illegible]
چرک افتد بعربی آنرا قمل بفتح قاف و سکون میم و بفارسی شپش گویند چونکه دم ندارد لهذا حرام است و جهینگر که آن کرمی است مانند
ملخ و آن دو قسم دارد یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی جندب و سیاه را که شب بانگ طولانی می کند بعربی جدجد گویند و
بفارسی آنرا زیره و جرجیرک گویند کذا فی نفائس اللغات چونکه خون سائل ندارد لهذا حرام است و ذباب که آنرا بهندی مکهی و بفارسی
مگس گویند و آن حیوانی است که بر سر طعام جهد [illegible] لهذا حرام است کذا فی فتاوی قاضی خان عنکبوت

است هفتم مراره بفتح میم یعنی زهره و تلخی و آن عضوی است که دران بگون صفرا میشود و بهندی آن پتا است کما فی
البزازیة عن مجاهد انه علیه السلام کره سبعة اشیاء من الشاة الذکر والانثیان والقبل والمرارة والغدة والمثانة والدم
المسفوح انتهی لکن خون دران مکروه تحریمی است و باقی مکروه تنزیهی کما فی السراج المنیر وکراهة هذه الاشیاء سوی
الدم تنزیهیة لا تحریمیة کما فی القنیة والحمادیة انتهی وفی الحمادیة والحرام منها واحد وهو الدم المسفوح لقوله تعالی حرمت
علیکم المیتة والدم الآیة والباقی من السبعة مکروه لانه مما یستخبثه الانفس وما سوی ذلک فهو مباح علی اصله لان الاصل
فی الاشیاء الاباحة انتهی **فائده دوم** آلهٔ نر و گرههای گوشت آن که در گوشت پخته شوند در شوربا شوربا را از
حرام نسازند اگرچه این اشیاء خود مکروه بکراهت تنزیهیه اند کما فی القنیة ناقلا من شرف الائمة المکی ذکر الشاة غدد یا طبخ
فی اللحم فی المرقة لا یکره المرقة انتهی **فائده سوم** خونیکه از گوشت و یا جگر و یا طحال بر آید حلال است کما فی جامع الرموز
ولا یحل الدم الذی یخرج من اللحم والکبد والطحال انتهی وفی البزازیة اما دم الکبد والطحال ودم اللحم فلیس بنجس ولا حرام
انتهی پس نزد امام اعظم رح حرام و ناپاک همان خون است که در رگها جاری میشود فقط و قطرات خون که بر گوشت
چسپیده باشند نه حرام اند و نه نجس و اگر گوشت را ناشسته بپزند خوردنش رواست اما خلاف لطافت طبع است **فائده**
چهارم بچه دان حیوانی که گوشت آن خورده میشود حلال است اگر آن بچه دان متصل بگوشت آن حیوان وقت ذبح
باشد کما فی القنیة ناقلا من البکر خواهرزاده رحم یؤکل لحمه حلال ان کان متصلا به حین ذبح انتهی **فائده پنجم** در مطالب
المومنین مذکور است که خورده نشود نخاع صلب و نخاع رشته سفید است در میان استخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت
و در صراح می آرد نخاع بالضم والفتح مغز مهره پشت که آنرا حرام مغز گویند و در صیدیه شیخ الاسلام
مذکور است پشت مازه یعنی حرام مغز مکروه است کذا فی نصاب الاحتساب **فائده ششم** جگر بند که بلغت هندی
آنرا کلیجی گویند و طحال که بلغت هندی آنرا تلی و بفارسی سپرز می نامند حلال است بحدیثی که سابقا از من گذشت **فائده**
هفتم کرم گوشت اگر در شوربا افتد آن شوربا نجس نشود لکن احتیاط آنکه خورده نشود کما فی القنیة ناقلا من الفتاوی
السعدی رح دود لحم وقع فی مرقة لا تنجس لا توکل انتهی **فائده هشتم** امام نجم الدین عمر نسفی رح در تفسیر خود آورده باید
خورد پر و استخوان مرغ این سن رح روایت آنچه عادت شده که استخوان کبوتر بچه بخورند نباید خورد **فائده نهم** [illegible]
که در هندی آنرا او جهری نامند مکروه است کذا [illegible] آنرا نخورده است که محل نجاست است اما [illegible] پاک شود **فائده**
دهم پوست و بچه قبل دباغت حلال است باین طور که شوربا بریان کرده بخورند **فائده یازدهم** [illegible] است اگر
سر گوسفند [illegible] آلوده [illegible] شد و زائل شد [illegible]

خلاصہ کذا قال خاتم الفقہاء **فائدہ دوازدہم** الحیوانیکہ نص در حل و حرمت آن بالتصریح یافتہ نشود رجوع کردہ شود بسوی عرب کہ توانگر اند نہ محتاج کہ حرام و حلال را تمیز ندارند و ہر چیز را میخورند و نیز صاحب طبائع سلیمہ باشند نہ اجلاف بادیہ نشینان کہ ہر چیز را بی تفکر میخورند اگر عرب آنرا پاک دانند و یا نامش بنام حیوان حلال نہند آن حلال ست و اگر عرب آنرا خبیث پندارند و یا نامش بنام حیوان محرم دارند حرام ست و در ہر زمان بسوی عرب موجود دین رجوع باید کرد نہ بسوی عرب سابقین اگر در عرب اختلاف افتد گروہی حلال گویند و گروہی حرام پس بہر جانب کہ اکثر باشند بآن حکم باید کرد اذ للاکثر حکم الکل و اگر ہر دو فرقہ برابر باشند ما بقول قریش خواہیم شد کہ اوشان شاہ و قطب عرب اند و اقدم و اسبق و نبوۃ در ایشان ست و اگر از قریش تصریح یافتہ نشود پس باید حکم حلت و حرمت آن حیوان بموجب ملاحظہ مشابہت او خواہیم ساخت کذا قال الامام النووی فی رسالتہ **فائدہ سیزدہم** بعضی گفتہ اند کہ حلال نیست کہ مفتیان شریعت حل آن فتوی نہ دہند و بعضی گفتہ اند حلال ست جائیکہ جائز دانستہ ست او را اشارع و حرام نگفتہ حلال ست کذا قال خاتم الفقہاء **فائدہ چہاردہم** ششش یعنی بیبہیرہ حلال و پاک ست بالقیاس علی الکبد **فائدہ پانزدہم** اما یعنی دوا کہ بہندی ازرا انتڑی گویند حلال ست مگر با کراہت تنزیہہ بقیاس اوجھڑی **فائدہ شانزدہم** گردہ کہ ازرا بعربی کلیتین گویند حلال ست در مدارج النبوۃ می آرد روایت کردہ شدہ ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مکروہ می داشت کلیتین یعنی گردہ را از جہۃ قرب آنہا بمکان بول ا ما حافظ عراقی گفتہ ست کہ اسناد این حدیث ضعیف ست و در جای دیگر در مدارج النبوۃ آرد در حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر آمدہ ست بودیم با آنحضرت صلعم صد و سی تن ذکر کرد کہ خمیر کردہ شد یکصاع از طعام و ساختہ شد گوسفندی پس بریان کردہ شد سواد بطن شاۃ یعنی جگر و دل گردہ و آنچہ در میان شکم باشد و بخدا سوگند نبود ہیچ از این صد و سی تن مگر آنکہ برید از آن پارہ ای بوی پس نہاد آنرا از آن شاۃ دو کاسہ بزرگ از طعام پس خوردیم ہمہ و باقی ماند آنچہ در دو کاسہ پیش ما از بزرگی **فائدہ ہفتدہم** پیوسی کہ آنرا بفارسی فلہ و بعربی لبا بکسر لام گویند و آن عبارت ست از اول شیر ہنگام ولادت کذا فی مجمع البحار و در حلت آن شبہہ نیست زیرا کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ آنرا تناول کردہ ست و حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نیز را السبنۃ یعنی لبا شیر حکم بخوردن فرمودہ در کتاب الصلوۃ سفیان بن عیینہ در باب جفود مذکور ست قال جابر و شہدت ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ و دخل علی ابنہ فقال ہل من طعام قالوا لا قال فاین شاتکم الوالد فاتی بہا فحلبہا ثم امر بلبائہا فطبخ فاکل ثم صلی و لم یتوضأ انتہی و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در شرح صراط المستقیم کہ آنرا سفر السعادت نیز می نامند می آرد و از کثیر بن شہاب آوردہ کہ گفت پرسیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ از سیر گفت نیز صحیح شیر و از شیر آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را انتہی **فائدہ ہژدہم** اگر مردم گنجشکی را بیفائدہ قتل نماید بروز حساب آن گنجشک از قاتل سوال خواہد کرد کہ چرا مرا قتل ساختی بی فائدہ کما فی المشکوۃ و النسائی عن عصفورا عبثا فانہ لیسال عنہ یوم القیمۃ من قتل عصفورا عبثا فانہ یسال عنہ یوم القیمۃ

فهذا فیهم فلیلقنی من غیر منفعة انتهی و روی احمد و النسائی والدارمی عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلعم قال من قتل عصفوراً فما فوقها بغیر حقها سأله الله تعالی عن قتله قیل یا رسول الله وما حقها قال ان یذبحها فیاکلها انتهی کذا فی المشکوة فائدہ

نوزدهم باید دانست که هر مخلوقی را که حق جل و علی خلق آن ساخت زبان ها از مسودۂ بعض انا طق ساخت و بعض را نه و ماهی را زبان نیست وجهش اینکه الله تعالی جلشانه دمیکه حضرت آدم علیه السلام آفرید و به فرشتگان حکم سجدۂ آنش ساخت همه ها سجدہ ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام پاک بدان ناطق است فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس و لهذا حق تعالی جل و علی بالغیظ آمده ابلیس را از سبب بدیه ساخت و او بسوی زمین انداخته شد تا آنکه در دریا رسید پس اولا ملاقات از ماهی ساخته گفت که آدم مخلوق شده هست و او جملهٔ حیوانات بحری و بری اشکار میکند ترا کجا امان هست ماهی باستماع خبر آفریدن آدم علی نبینا و علیه السلام گفت که مرا امان نیست و از قدرت حق تعالی جلشانه غفلت نموده لهذا الله جلشانه بغضب و غیظ آمده زبانش گرفت و آنرا بی زبان ساخت کذا فی الحادیه ناقلا من الظهیریه الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً والصلوة علی النبی لیلاً و نهاراً و مساءً و صباحاً و آله الکاملین و اصحابه الواصلین المرجو من اصحاب التحقیق و ارباب التدقیق ان ینظروا فی هذه الرسالة بعین الانصاف و لیعرضوا عن الجدل والاعتساف فان ظهر الخطاء فعلیهم الاصلاح بالکتمان و ما ابرئ نفسی ان الانسان لیاوق السهو و النسیان و ان ظهر الصواب فهو عینه قابل للاعتناء المامول ان لا ینسونی فی دعائهم المستجاب فانه احاطنی العصیان کاحاطة القشر باللباب انه غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب السمیع البصیر الوهاب و کان اختتام هذه الرسالة فی الیوم الاول من ایام محرم الحرام سنة راس الستین بعد مضی للالف والماتین من هجرة رسول الثقلین نبی الحرمین علیه صلوة رب المشرقین مادام وجود المسلمین اللهم صل و سلم علیه

بعون الملک الوهاب قد تم طبع الکتاب المسمی بغایة الکلام فی بیان الحلال والحرام من تصنیفات مولانا المحقق والفاضل المدقق المؤید بتائید الله القوی المولوی محمد عبد الحلیم اللکهنوی
لا زال شموس فیوضه طالعة و اقمار
ظلاله باهرة